

حالتها رفت بس خرّها باره کردند و يك روز استاذ امام یاسود بس فرزندان
شیخ از استاذ امام درخواست کردند تا بدر مشهد شیخ مجلس گوید اجابت
نکرد و بسیار الحاح کردند و البته ممکن نشد و گفت من بدر مشهد سخن
نگویم اما از جهت درخواست شما بسجد جامع بگویم بس سه روز
بثبوت بسجد جامع سخن گفت و روزی در میان مجلس گفت کنا نعترض
۵ علی الشیخ ابی سعید فی اشیاء و کنا نظلمه لان من قابل صاحب الحال
بالعلم ظلم بس چند روز بهینه بود و باز گشت

● الحماة ● و در ابتداء حالت شیخ مستوره بود از بزرگ زادگان
مینه بخواب دید که درین موضع که اکنون مشهد شیخ ما است آدم علیه
السلام آمده بود با جمعی از یغمبران علیهم السلام جنانک آن مستوره ابرهیم
۱۰ و یعقوب و موسی و عیسی علیهم السلام يك يك می دانست و دران وقت
که آن موضع سرای بود و بعد ازان بدتی بخانه کردند بعد ازان شیخ
بخرید و اسب شیخ آنجا بستدی و دران وقت که شیخ این عارت کرد
و مشهد ساخت و صوفیان در آنجا نشستند اسم مشهد بر وی نهاد و خواجه
۱۵ امام نور الدین مشرفی در خدمت شیخ بود و چون شیخ را وفات رسید
بفرمود تا او را دران خانه دفن کردند و این مستوره گفت این موضع بود
که من^۱ یغمبران آنجا ایستاده دیدم و بعد از چهل سال تصویر خواب من
بدید آمد که مضمع این بزرگوار گشت

● الحماة ● از اشرف الیهائی شوم که گفت از شیخ حسن
جانادو شوم که گفت از خواجه ابو الفتح^۲ شنیدم که گفت بدم
۲۰ خواجه ابو طاهر شیخ در کودکی بدبیرستان می رفت يك روز استاذ او را
بزده بود جنانک نشان زخم بر تن وی گرفته بود خواجه کریان از دبیرستان
باز آمد و آن نشان بشیخ نمود شیخ استاذ را یغام فرستاد که ما ازیشان

۱) K z. 881b. ۲) K z. 882a. ۳) Pyz الفتح

دادی و يك روز دعوتی بود و من ركوة خوردنی بستم و نواله در يك
آستین نهادم و ركوه و كاسه در يك دست گرفتم و شیرینی که شیخ بمن
داده در دیگر آستین نهادم و كرمگاه بود و شیخ در خانه سر نهاده بود
و جمله جمع خفته و من بدين صفت از خانقاه برون آمدم ابزار بای
از بای من برون شد آواز شیخ از صومعه شنیدم که گفت ابو القاسم را
در یابید در حال صوفی را دیدم که می دوید و می گفت که ترا جبهوده است
که شیخ فرمود که ابو القاسم را در یابید من گفتم که ابزار بای از بای
من فرود شد آن درویش دست در زیر من کرد و ابزار من بست اکنون
ما میر چنین مشفق داشته ایم اگر ما را هم چنین نگاه توانی داشت ما
بیش تو آئیم و اگر نه دست از ما بدار علی محتجب باز گشت و دیگر
روز استاد امام پیش ما آمد و از ما عذر خواست و در خواست که تا
من زنده باشم این سخن با کسی نگوئید ما قبول کردیم و استاد امام برفت
و قصد زیارت شیخ کرد بهینه و جهل تن از بزرگان متصوفه با او موافقت
کردند و در خدمت او برفتند و چون بر رباط سرکله رسیدند از اسب فرود
آمد و آن رباطی است که از آنجا تا مهینه دو فرسنگ باشد و با او مقربان
بودند استاد ایشانرا گفت این بیت را بگوئید که شیخ گفت بیت
جانا بزمین خاوران خاری نیست * کش با من در روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا * در دادن صد هزار جان هاری نیست
مقربان این بیت می گفتند استاذرا وقت خوش شد و از خرقة بیرون آمد
و فرزندان شیخ را خبر شده بود و قدر يك فرسنگ^۱ باستقبال برون آمده
بودند و استاد امام با جمع از رباط يك فرسنگ بیاده آمده بودند و در
راه یکدیگر رسیدند و مقربان همچنان می خواندند و جمع نیز یکبار از خرقة
برون آمدند تا پیش تربت شیخ همچنان درویشان در خاک می کشتند و

۱) H. n. 380b. ۲) H. n. 381a.

فرزندان و متصوفه بود پس خواجه ابو طاهر بسبب صوفیان اوامی افتاد و حاجت افتاد که باصفهان رود بنزدیک نظام الملک که اوامی بود که جز او کس نگراردی خواجه ابو طاهر با جمله فرزندان و مریدان شیخ به پیش نظام الملک شدند و او را ترتیبا فرمود زیادت از حد وصف و دران وقت علوی آمده بود از پیش سلطان غزنین مردی فاضل و صاحب رای متعصب و منکر صوفیان و درین وقت که آنجا بود پیوسته نظام الملک ملامت می کرد که مال خویش بجمعی می دهی که وضوئی سنت ندانند ساخت و دورکت نماز ندانند کرد و ندانند که چند فرض است و چند سنت و از علوم شرع بی بهره مانده مثنی جاهل دست زده شیطان و نظام الملک می گفت که چنین مگوی که ایشان مردمان باخبر باشند و آن هیچ کس نباشد که علم شرع آن قدر که در مسلمانی بکار آید نداند و مقتدایان ایشان علماء شریعت اند و طریقت و چون مقصود از علم عملست اهل علم و عمل ایشانند و بیشتر علما آنانند که می دانند و می گویند و کار نمی کنند و علم را چون عمل نبود جز حجت و وبال نبود فی الجملة آن مقاتل میان ایشان دراز شد و آن رسول غزنین شتوده بود که خواجه ابو طاهر قرآن نمی داند و نظام الملک نمی دانست رسول غزنین گفت اتفاق است که شیخ ابو سعید مقتدای صوفیان همه عالم است حکمت بلی گفت اتفاق است که بعد از او بر او بهتر از همه صوفیان وقت است گفت بلی گفت بو طاهر قطب است نظام الملک گفت بلی گفت خواجه ابو طاهر^۱ قرآن نمی داند نظام الملک گفت داند و او را بخوانم و تو سورتی اختیار کن از قرآن تا من بگویم و بخواند خواجه ابو طاهر را بخواندند و او نمی دانست که او را بجه می خوانند جمع صوفیان و فرزندان پیش نظام الملک آمدند چون بشنیدند نظام الملک از رسول غزنین پرسید که کدام

۱) ۲۷۸. ۱) ۲۷۸. ۱) ۲۷۸.

۲) ۲۷۸. ۱) ۲۷۸.

۳) ۲۷۸. ۱) ۲۷۸.

مقری و امامی نخواهیم ساخت چندانی می باید که در نماز بکار باید کوش باز دار که ایشان نازنینان خدمت حق تعالی اند تبارک و تعالی ایشانرا بلطف برورده است باید که هیچ عیب ننکنی با ایشان و خواجه ابو طاهر دبیرستانرا دشمن داشتی^۱ زیادت تر از کوزکان و سخت بدشواری رفتی و بیوسه فرصتی می جستی که بنوعی از دبیرستان رهائی یابد روزی بر لفظ مبارک شیخ برقت که هر که مارا خبر آمدن درویشان آرد هر آرزو که خواهی ما بدهیم و چند روز بود که شیخ را هیچ مسافر نیامده بود و آرزوی مسافر بود خواجه ابو طاهر این سخن بشنید حالی بر بام آمد و از اطراف نجس کرد و مترصد می بود اتفاق را هم در آن ساعت جمعی درویشان از جانب طوس بدید آمدند خواجه ابو طاهر خوش دل از بام فرود آمد و شیخ را گفت ای شیخ جمعی درویشان می رسند شیخ گفت اکنون چه میخواهی گفت آنک بدبیرستان فرود شیخ گفت مرو گفت این ماه نشوم گفت مشو گفت هرگز بدبیرستان نشوم گفت مشو گفت تا آنا^۲ فحماً^۳ بیلوز و از برکن و دیگر بدبیرستان مرو خواجه ابو طاهر خوش دل گشت و شیخ دست دراز کرد و شاخی از آن درخت توذ که بر در مشهد بود باز کرد و بر میان خواجه ابو طاهر بست و چاروبی بوی داد که این خانه و مسجد بروب خواجه ابو طاهر جای می رفت درویشان در رسیدند و مستهاف در آمدن بجای آوردند و بیش شیخ آمدند ایشانرا گفت در نظر شما ابو طاهر چگونه می آید گفتند سخت نیکو شیخ گفت اکنون ما او را و فرزندان او را بر خدمت شما وقف کردیم بس خواجه ابو طاهر آنا فحماً از بر کرد و روزگاری برین بگذشت چون شیخ فرمان یافت و چند سال بر آمد نظام الملك وزیر سلطان ملکشاه بود و دار الملك باصفهان بود و نظام الملك جنانک پیش ازین شرح داده است^۴ مرید شیخ و

۱) B. n. 889b. ۲) B. n. 889b. ۳) Surra 48, stak 1. ۴) B. n. 889b.

کهن آمد و آن رباطیست بر سر راه باورد که یکی از عبادتگاهها شیخ
بودست چنانکه بعضی در اول این مجموع شرح داده آمده است چون
خواجده ابو طاهر بدر این رباط آمد در رباط بسته بود در بنزد و اتفاق شیخ آنجا
بود فراز آمد و در باز کرد خواجده ابو طاهر را دید بدان حال کرما در وی
اثر کرده و هزار قطره از روی و موی او می چکید و از حرارت هوا و
ماندگی هوش از وی رفته بود چون شیخ را بدید بیفتاد و آب از جشم
شیخ روان گشت گفت یا با طاهر چو دست و بجه کار آمده گفت ای
شیخ مرا شارا می باید گفت چون تو مارا می باید در دنیا با ما باشی
و در خاک و در قیامت با ما باشی و در بهشت با ما باشی بس دست
باز کرد و خواجده ابو طاهر را در بر گرفت و در رباط برد و بعد از آن
خواجده ابو طاهر یوسته با شیخ بودی تا بوقت وفات شیخ و بعد از آن
خواجده ابو طاهر را وفات رسید و فرزندان شیخ ازین سخن غافل بودند
و فراموش کرده خواستند که او را در کورستان دفن کنند چون او را
بشستند و قصد کردند که او را بیرون برند حالی بارانی عظیم در ایستاد و
ایشان توقف کردند تا باران باز ایستد هر ساعت بیشتر می بود سه شبانروز
خواجده ابو طاهر در خانه می داشتند هر ساعت باران زیادت می بود
چون عاجز شدند یکی از خواص مریدان گفت شیخ اشارت کرده بود که
تو در خاک با ما خواهی بود او را در جوار شیخ در خاک باید کرد که
این حادثه نیست جز صفت شیخ چون او این کلمه بصفت
همکنان این سخن شیخ را یاد آمد و او را تصدیق کردند و قیبه نامی
بود در کوی صوفیان در جوار مشهد شیخ و کار کل کردی و خاک او
فرو برده بود او را بخواندند و بفرمودند تا در بس بشت شیخ خاک خواجده
ابو طاهر فرو برد قیبه بکار مشغول شد چون خاک تمام کرد اینجا که

۱) K. ۳. ۵۵۵^a.

۲) K. ۲. ۵۵۵^b.

سورت بخواند گفت بگوی تا انا قیضا بخواند خواجه ابو طاهر انا قیضا آغاز کرد و بخواند و نعره می زد و او را و جمله جمع را وقت خوش گشت و می کریستند چون او انا قیضا تمام کرد نظام الملك سخت شانمان گشت و رسول غزنین بشکست کی در پیش چندین صدوری و مجمعی دروغ زدن گشت و از شکستگی بر خاست و برفت بس نظام الملك از خواجه ابو طاهر احوال برسید خواجه ابو طاهر گفت بدان ای صدر بزرگوار من قرآن ندانم و حکایت^۱ از اول تا بآخر باز گفت نظام الملك گفت کسی که پیش ازین بهفتاد سال به بیند که بعد از وفات او معترض در فرزندی از فرزندان او خواهند شد^۲ بنکر که درجه او چون باشد بس از آنچه بود هزار بار مریدتر گشت و بسیار بگریست و خواجه ابو طاهر کم از ده سال بود که شیخ او را فرموده بود که انا قیضا از برکن و جهل ساله بود که شیخ را وفات رسید و بعد از وفات شیخ جهل سال بزیرت و وفات یافت در سنه ثانیین و اربعه ایده

● الحکایة ● دران وقت که شیخ بر ریاضت و مجاهدت مشغول بود و يك ماه و دو ماه از خانه غایب بودی و کس او را باز نیافتی و خواجه ابو طاهر کوزک بود و شیخ را عظیم دوست داشتی بهر وقت که شیخ غایب بودی^۳ او سخت مضطرب^۴ شدی و کرد عبادتگاهها شیخ بر می آمدی و می جستی و وقتی شیخ چند روز بود که غایب بود و باز خانه نرفته بود و خواجه ابو طاهر عظیم اضطراب میکرد و بغایت آرزو مند شیخ بود و کرما بغایت رسیده بود يك روز بامداد خواجه ابو طاهر بر خاسته بود و کرد صحراء مهینه و عبادتگاهها شیخ می گشت و هر کجا رباطی و مسجدی و کورخانه بود می صحت و نماز پیشین بدر رباط

۱) B. n. 885a. ۲) Puz. کرد ۳) B. n. 885b. ۴) Puz. مضطرب

شیخ بخواند و گفت شمارا وصیت می کنم تا حرمت این بقعه و تربت
بزرگوار نگه دارید که شما نمی دانید که چه دارید و قدر این همت نمی
شناسید و درین معنی وصیتهما کرد و جمعاً وداع کرد و به بیت المقدس بازگشت
● **الحصایه** ● و بعد از وفات شیخ بروزی چند یکی از بزرگان
شیخ را بخواب دید بر تخت نشسته و می گفت من ثبت نجاشی هر که از شما
ازین بس بر آنچه ما رفته است ثابت کند او رست و برادر رسیده سرفرو
کداریز و نگرید تا هنرمت نکند و کسی دیگر از عزیزان بعد از وفات
شیخ بدنی مدید شیخ را بخواب دید گفت نان درویشان میخورید و کار
درویشان نمی کنید

● **الحصایه** ● از جدم شیخ الاسلام ابو سعید روایت است که گفت
وقتی برای برون شدم و چند شبانروز باران می بارید و ما با اسبان
دران موضع بی برك بمانده بکار از تنگدلی بر زبان من برفت که چیست
که می کنی آن شب بختم و شیخ را بخواب دیدم که گفت ای ابو سعید
ببخن چرا چندان نکوئی که در شفاعت ما کنی من بیدار شدم و استغفارها
گفتم و بسیار بگریستم

● **الحصایه** ● شیخ مهد ماراویزی مردی سخت عزیز و بزرگوار
بودست و سلطان خیر مرید او کشته و جنگلی لشکر همه مرید او شد
و او را احوال نیکو و بنزدیک اهل روزگار مقبول و در عهد بنرم^۳ نور
الدین منور رحمة الله علیه او خادم بقعه بود و بهینه آمد بزیارت روضه
شیخ و همبکس خدمت درویشان چنان نکرد که او و آن توفیق که او را
در عبارت بقعه مبارک و نگاه داشت جمع غربا یافت کس نیافت القصه
چون زیارت بکرد و آن روز یاسوز و شمع مشهد هر شب بقرار بنهاد
و مقربان پیش تربت قرآن خواندند و جمع متصرفه و مردمان زیارت

۱) Рух. ثبت ۲) E. A. 388b. ۳) E. A. 389a.

جایگاه سر بود از لحد راست میکرد کشتی بزد باره کلوخ از سر لحد بیرون افتاد و سوراخ بخاک شیخ در شد نعره بزد و باز آن کلوخ در سوراخ نهاد و بیهوش یافتند مردمان بخاک فرو شدند و قیبه را از خاک بر آوردند و خواجه ابو ظاهر را دفن کردند و هنوز دست از خاک تمام نیفتانده بودند که باران باز ایستاد و مغ برفت و آفتاب بر آمد و همگانرا محقق گشت که آن باران کرامات گفت شیخ بودست و قیبه همچنان چهل شبانروز بیهوش بود و هیچ چشم باز نکرد و حدیثی نگفت و تحقیق نشد که او چه دیده بود و بعد از چهل شبانروز بر رحمت خدای تعالی بیوست و هر کس در آنک او چه دید از کرامات شیخ سخن گفته اند اما از زبان قیبه که صاحب واقعه بودست هیچ روایت نکرده اند که او خود سخن نتوانست^۱ گفت و عقل باز وی نیامد و وفات یافت

● الحکایة ● شیخ ابو الفضل شامی مردی سخت عزیز بود و بزرگوار و از مشاهیر مشایخ و متصرفه بود در شب بخواب دید که شیخ ابوسعید در خانقاه در آمد و طبعی قد بر دست نهاده بود چون در میان آمدی از کناره در گرفتی و هر کس را از آن نصیبی می دادی چون بشیخ ابو الفضل رسید آنچه بر طبق بیانده بود جمله در دهان وی نهاد چنانک دهان وی بر شد و از آن شادی از خواب در آمد دهان خویش بر فند یافت حالی خادم آواز داد و گفت تا روشائی بیاوردند و جمع را بیدار کردند و بنشست و شیخ ابو الفضل خواب خویش بگفت و آن قند جمله را نصیب کرد و بر خاست و غسل بساخت و بای افزار در بای کرد و گفت^۲ صلا بزیارت شیخ ابوسعید بو الخیر بهینه و جمع موافقت کردند و او را بیاده از بیت المقدس بهینه آمد و او را این وقت هشتاد سال عمر بود و چون بهینه رسید چند روز مقام کرد و بوقت باز کشتن جمله فرزندان

۱) E. n. 887a. ۲) E. n. 887b. ۳) E. n. 888a.

بیش وی برد بس شیخ مهد چند روز بهینه مقام کرد و باز گشت چون
 نما باز رسید مشایخ نا از وی باز برسیدند ^ص فرزندان شیخ
 جصکونه یافتی گفت منور منوری دیدم این کلبه در حق بذرم بگفت
 ● **للمحایة** ● از تاج الاسلام ابو سعید بن محمد السعانی شنیدم
 در مجلس که گفت من با بذر ^ب حجج بودیم چون از سملک حج فارغ شدیم
 ۵ بذرم گفت یا تا شیخ عبد الملك طبری زیارت کنیم و او از مشایخ عصر
 بوده است و کرامات او مشهور چنانکه خواجه ابو الفتح غضائری رحمة
 الله علیه حکایت کرد که از یکی از بزرگان متصوفه شنیدم که گفت روزی
 در مسجد حرام نشسته بودم بیش شیخ عبد الملك طبری و شخصی از در
 ۱۰ مسجد در آمد بر هیات آدمی ولیکن نه بر هیات آدمیان که اکنون هستند
 و شیخ عبد الملك را گفت نعم و آن شخص برفت درویشی حاضر بود
 گفت ای شیخ بحرمت مصطفی علیه الصلوة و السلام که بگوی که این
 مرد چه کسی بود و چه گفت شیخ عبد الملك گفت خضر بود علیه
 السلام گفت فردا یا تا بدینه رویم کفتم آیم و ازین چنین کرامات او
 ۱۵ بسیار است تاج الاسلام گفت بختگاه مکه شدیم بطلب او و او نیاز چاشت
 کرده بود و بمسجد عایشه رفته بود رضی الله عنها راه میفات و عمره
 که آنها سنگاه درشت سخت ناخوش است و نرم می کرد تا بای حاجیان
 مجروح نکردند و بآنها رقیم و از دور بس پشت او بایستادیم و او را دیدیم
 مرقعی پوشیده و میان در بسته و آستینها باز نوردیده و بر سنگی نشسته و
 ۲۰ سنگی دیگر پیش نهاده و بنین^۳ خرد می کرد چون آن سنگ تمام بشکست
 روی سوی ما کرد و بذرم سلام گفت او جواب داد گفت فراتر آئید ما
 نزدیک او شدیم بذرم گفت از خراسانیم از مرو مظفر سعانی گفت می
 دانم حجج آمده گفت بلی گفت بهینه رسیده گفت رسیدهام گفت زیارت

۱) Pyx. السعانی ۲) K x. 591a. ۳) K x. 591b.

بگردند شیخ مهد گفت مرا لمشب اندیشه می باشد که امشب درین مشهد
بر سر تربت مقام کنم و شب زنده دارم و عبادت مشغول باشم بزرگان
و فرزندان شیخ گفتند این معهود نبودست و بعد از وفات شیخ کسی در
اینجا فرار نتواند گرفت که شیخ اشارت فرموده است صبح شب جمعی
دیگر است و روز شمارا یعنی شب چنان می آیند و همه شب که در مشهد
بسته باشد و قفل بر نهاده هر که گوش دارد چیزها بشنود و حسن حرصت
جمعی در یابد و معلوم کردد که آن اشارت که شیخ کرده است که شب نوبت
چنان است که بر سر تربت من مجاور باشند حقیقت است بدین سبب کسی
بشب در مشهد فرار نتواند گرفت و چندان ازین معنی با او بگفتند فایده
حاصل نبود و گفت البته من امشب در اینجا خواهم بود چون بسیار
للمحاج کردند و او قبول نکرد خادم برون آمد و روشنائی بر گرفت و در
از برون بیست و قفل بر نهاد و برفت و جمع صوفیان بر بام شدند که
فصل تابستان بود و سر باز نهادند هنوز در خواب نشده بودند که فریاد
شیخ مهد از کوی و مشهد بر خاست^۱ و صوفیان از بام فرود میزدند و
شیخ مهد را دیدند در کوی بر لب حوض خانه صوفیان نشسته و هر دو
بای در آب نهاده بر گرفتند و بتگریستند در مشهد بر قرار بسته بود و قفل
بر نهاده او را بر بام بردند و از وی سوال کردند که این چه حالت بود
شیخ مهد گفت چون شمع بر گرفتند و در مشهد بیستد من بنهار مشغول
شدم و رکعتی چند بگزاردم بنشتم و سر بخوابشتم فرو بردم تا ساعتی
تفکر کنم اندکی از خوابشتم باز شدم تری از آب بیایم رسید چشم باز
کردم و خود را در میان کوی دیدم و هر دو بای در آب نهاده چنانکه
شا مشاهده کردید و آن شب شیخ مهد بر بام بخت سحرگاه که خادم
در مشهد باز کرد و شمع بنهاد گفتی مهد از مشهد برون آورد^۲ و به

۱) K. x. 880b.

۲) pyr. on.

۳) K. x. 890a.

۴) K. x. 890b.

درجه رسید که دیدی من از خواب در آمدم و بتصریح و زاری از حق
 تعالی در خولسم تا آن حدیث بن نمایند که کدام است که شیخ بدان
 کار کرد بعد از يك سال بخواب دیدم که کسی گوید که حدیث آنست
 صل من فطحك و اعط من حرملك و اغفر من ظلمك بگذار شدم و
 بدانم که مرتبه شیخ ابو سعید بطلب کردن کار من و امثال من نیست
 که مراد و عبادت باید کرد و ریاضت باید کشید تا با من بگویند که
 او بکدام حدیث کار کرد من نتوانم گوید

● الحکایة ● ابو المفتح محمد بن علی الهداد گفت پدر من سالها
 خدمت شیخ کرده بود و چون شیخ را وفات رسیده بود او غایب بود
 چون باز آمد در خانه بنشست و هر سال دو نوبت بزیارت شیخ شذی
 بهینه و من بدست وی فرزندان شیخ را چیزها فرستادمی و بران مراعات
 بحضرت شیخ تقرب کردم و بدرم بیوسته حکایتهای شیخ بر می گفتمی و
 صفت چهره و روی و موی مبارک او می گفتمی چون بدرم بمرحمت
 خدای تعالی رسید مرا در دل افتاد که بزیارت شیخ ابو سعید روم چون
 بکنار مهینه رسیدم توقف کردم تا شب در آمد و شب در مهینه شدم و
 غسل بکردم و بر در مشهد دوکانه بگزاردم و بنشستم و سر فرود بردم و
 خوابم ببرد شیخ را بخواب دیدم بدان صفت که بدرم شرح داده بود مرا
 گفت کرد فرزندان ما مکرر اگر خواهی که راه خدای تعالی در آموزی
 بنزدیک بانوفله شو برخص من بگذار شدم و حالی یای افزار دو یای کردم
 و برخص شدم بنزدیک بانوفله و او از بزرگان و مریدان شیخ بود و
 چون شیخ وفات رسید او را فرموده بود که برخص شو و بخانهگاه ببر
 ابو الفضل حسن رحمة الله علیه و او جنان کرد و بر دست او آنجا
 کارها رفت و مرید بسیار بدیدم آمد و این طایفه را از روشتایها بود

۱) H. n. 899^a. ۲) H. n. 898^b. ۳) H. n. 894^a.

شیخ ابو سعید ابو النخیر کرده گفت کرده ام عبد الملك گفت بس اینجا
جهه میکی و این راه دراز بجه آمده این بگفت و بکار خود مشغول شد
و ما خدمت کردیم و باز کشیم بس تاج الاسلام گفت از آن وقت باز که
این سخن بشنودم خویشتم را فریضه کرده ام که هر سال که مردمان حج
روند من بزیارت شیخ اینجا آیم و باستانی دیگر همین حکایت از ناصح
الذین محمد سر عم خویش شنودم که او گفت من با رئیس مهینه بررخس
رفته بودم رئیس مهینه گفت ما بسلام خواجه امام کبیر بخاری شویم و او
امامی بود که او را امیر اجل از بخارا بتدریس مدرسه خویش آورده بود
بررخس^۱ چون در شدم و مرا تعریف کردند که فرزندان شیخ ابو سعید
ابو النخیر است او دیگر بار بر خاصیت و مرا در بر گرفت و تقریبا کرد و
گفت من در جوانی در مرد بودم پیش خواجه امام محمد سماعی و بروی
فقه می خواندم و او را سفر قبله پیش آمد و مرا بعیدی سپرد و برفت
چون باز آمد مرا می بابت که آنچه در غیبت او تعلیق کرده بودم بروی
خوانم و دیگر روز بنزدیک وی در شدم و تنی دو از بزرگان ائمه^۲ مرد
پیش او بودند نشسته و با وی حدیث می کردند و خواجه امام حکایت
حج خویش میگفت بس گفت چون بنگه رسیدم خواستم^۳ که شیخ عبد الملك
طبری را زیارت کنم و این حکایت همچنین که نبشته آمده است بگفت
● **المصکابة** ● حکیم محمد الایوردی گفت نزدیک ما مردی بود
عظیم زاهد و متعبد و با مجاهدات بسیار او گفت من يك سال بیوسته عبادت
می کردم و از حق تعالی بتضرع و زاری میخواستم که تا مرا دلالت کند
بعالی که بدان عمل بدرجه شیخ ابو سعید رسم چون يك سال تمام بزمین
انديشه بگذشت شبی در خواب دیدم که هاتمی مرا کوید که ای شیخ ابو
سعید ابو النخیر از احادیث مصطفی علیه الصلوة و السلم کار کرد تا بدان

۱) E. L. 892a. ۲) E. L. 892b.

چنان ساخت که در آن ماه از آن هفتصد دینار نشابوری دانگی اوام نماند
جمله حصرارده شد و آن سال چندان فزوح بیرون از خرج خانقاه
راست شد که هیچ سال مارا معیشت از آن فراخ تر نبود

● الحکایة ● خواجه امام ابو العالی القشیری گفت بعد از وفات

۵ شیخ بجد سال در نشابور بمخانقاه شیخ دعوتی بود و من با بفر^۱ و هر
دو عم خود امام بن نصر و امام ابو سعید قشیری آنجا بودند و جمله شهر

ایمه و منصوفه حاضر بودند فخر الاسلام ابو القاسم جوینی سر امام الحرمین

با ما بود و او مردی مشرک بود و منهور و جوان بود با ما بسیار سخن

میگفت بذریم او را گفت بسیار سخن مکوی که صوفیان مارا باز خواست

۱۰ کنند فخر الاسلام گفت چه بر سببت همه صوفیان خندی آنکه بمنزلت

خجید رسیده بودند این کلمه بگفت و همچنان سخن میگفت کربة از در خانقاه

در آمد و از کنار در گرفت و بکدیگری می بوئید چون بفخر الاسلام رسید

بای از جای بر گرفت و بروی میرید و بیرون شد فخر الاسلام بشکت و

بدانست که خدا از کجا خورد بر خاست تا^۲ استغفار کند جمله حج اشارت

۱۵ بخواجه امام ابو سعید قشیری کردند که او بزرگتر حج بود چون بدانست

که چه رفته است گفت این استغفار بدر مشهد شیخ ابو سعید ابو الخیر باید

کرد که این کرامات وی بود که این خانقاه و بست و او بعد از چندین

سال بعد از وفات خویش مشرف است بر حالات حج که از یکی بی خرنی

در وجود آید کوش مال بجه وجه دهد بس همه حج برین متفق شدند

۲۰ و فخر الاسلام روی بهینه کرد و بسیار بگریست و استغفار کرد و حج را

حالتها بدید آمد و نعرها زدند و خرقها باره کردند و حالتی خوش برفت

● الحکایة ● خواجه ناصر بر شیخ ابو سعید در مهینه بسیار شد

بعد از وفات شیخ ببدتی طیب بطوس شد چون^۳ روزها آنجا بود چون

1) K. a. 806b. 2) K. a. 806a. 3) K. a. 806b.

و اکنون آن خانقاه را خانقاه بانوفله گویند و من بخدمت او شدم و مرا در خدمت او بسی روشنائی بود در راه دین و چون او را وفات رسید پیش ابو القاسم قشیری شدم و او مرا برسید که از کجا می آئی من حکایت خواب که دیده بودم با او بگفتم او بگریست از کرامات شیخ و گفت مرا بانوفله حادثه افتاده است که من بسرخس بودم بهی چون بانجا رسیدم همه آیه و بزرگان متصوفه شهر و ولایت باستقبال من آمدند الا بانوفله که نیامد و مرا توجع بود که بلام من آید و نیامد و من از آن برنجیدم شبی مصطفی را علیه الصلوة و السلام بخواب دیدم که مرا گفت که احمد بانوفله از بس درها باز بسته است و تو هنوز بدرها می شوی ترا بلام او باید شدن من از خواب بیدار شدم و دیگر روز بحکم اشارت مصطفی علیه الصلوة و السلام بزیارت بانوفله شدم و این محمد حداد از بزرگان این طایفه کشت باشارت شیخ و ارشاد بانوفله رحمه الله

● الحکایة ● از خواجده امام اجل ظهیر الدین ابو السعد قشیری شنویم که استاذ امام ابو القاسم بود که گفت مرا در نساپور از جهت صرفیان هفتصد دینار اوام افتاده بود عزم لشکرگاه کردم و لشکر برو بود چون بهیته رسیدم فرزندان شیخ مرا چند روز باز گرفتند و بسیار مراعات کردند و رها نکردند که بروم چون مدتی مقام کردم و کارها راست کردم تا بجانب مرو روم و بای اقرار پیوشیدم و برین اندیشه در مشهد شدم چون چشم بر سر تربت شیخ افتاد سردر پیش افکندم و چشم برهم نهادم کفتی جمله حجابها از پیش چشم من برخاست شیخ را دیدم معاینه که مرا گفت که این تو می کنی بذرت کرد با جدت کرد برو و باز کرد و بنشین که هم آنجا مقصودت حاصل شود من برون آمدم و کفتم اسپرا تا نساپور بکرا گیرند و باز نساپور آمدم و در خانقاه بنشستم حق تعالی

برون کن و آنرا بدل فرمای گفت فرمودم حالی اسب که بر نشسته بود
 برفت و او را اعتقادی عظیم در حق شیخ بدید آمد و حالی جاننداری
 خاص خویش را بهینه فرستاد بشکلی و فرمود کی اهل این بقعه را بشارت
 ده که ما این اندیشه که داشتیم بدل کردیم و کس را با شا یکن نان طبع
 نیست و فرمود آن جاندار را که باید که این دید نگاه داری که یک برك
 ۵ گاه کسی را زبان نشود و جاوشان جای لشکر معین کردند چنانک زبانی
 نبود و چون فرود آمد عنادی فرمود که این ولایت خزینه خاص ماست^۱
 و نخواهیم که هیچ کس بهیچ چیز زبانی روا دارد و فرمود که سه روز
 اینجا مقام خواهد بود پس فرزندان شیخ و صوفیان برون شدند و ایشانرا
 ۱۰ بار دادند و بسیار اعزاز کردند و کمال الدین ابو الروح که بسر عم این
 دعاگوی بود و در قون علم شیخ دعائی و فصل نیکو بگفت و از حالات
 شیخ و کرامت و ریاضت و مجاهدات او فصلی تقریر کرد و او جمع را باز کردانید
 و کمال الدین را باز گرفت که سخنش را خوش آمده بود و بعد از نماز خفتن
 حالی با او بهم زیارت آمد و چون زیارت بجای آورد کمال الدین باز
 ۱۵ کردانید بدان قرار صبح بامداد پیش او باز شود و درین سه روز بیوسته
 بخدمت او می رود چون او بشکرگاه باز شد و مردمان آرام گرفتند آتشی
 از پیش قبله بدید آمد و هر ساعت آن آتش زیادت می گشت و شعاع
 آن بر آسان افتاد و یک بار سرخ نمود چنانک گفتی در آسان بدید
 آمده است و بادی خوش می جست چنانک جمله کوه که بهینه نزدیک
 بود آتش گرفته بود و نزدیک دو فرسنگ چنان می نمود که آتش روی
 ۲۰ بهینه نوازه است گفت و کوی و غلبه در لشکرگاه افتاد و از خواب شد
 برسند که چیست احوال بگفتند خوارزمشاه از نوبت گاه برون آمد و آن
 حالت چنان باهیت مشاهده کرد و آن تشویش و ترس لشکر بدید حالی

۱) K. x. 808a. ۲) K. n. 808b.

اندك خفت یافت روزی بحکورستان سفالمان شد بزیارت تربت مشایخ
قدس الله ارواحهم چون باز آمد آن شب بخت شیخ را بخواب
دید با او گفت که ای ناصر بیت

مشک ثبئی داری یا غیر تر * ای دوست بیوهای دیبکر منکر
خواجده ناصر از خواب در آمد حالی عزم مهینه کرد و دیگر روز بکاه از
طوس برون شد و هم در آن ماه بر حجت حق تعالی رسید .

۵
۱۰
کرد و این بیت بخواند

..... *

چون شیخ این بگفت درویش نعره بزد و از خواب بیدار شد و ما از
وی حال برسیدیم ما را حکایت کرد و السلام

۱۵
۲۰
۲۵
۳۰
۳۵
۴۰
۴۵
۵۰
۵۵
۶۰
۶۵
۷۰
۷۵
۸۰
۸۵
۹۰
۹۵
۱۰۰
۱۰۵
۱۱۰
۱۱۵
۱۲۰
۱۲۵
۱۳۰
۱۳۵
۱۴۰
۱۴۵
۱۵۰
۱۵۵
۱۶۰
۱۶۵
۱۷۰
۱۷۵
۱۸۰
۱۸۵
۱۹۰
۱۹۵
۲۰۰
۲۰۵
۲۱۰
۲۱۵
۲۲۰
۲۲۵
۲۳۰
۲۳۵
۲۴۰
۲۴۵
۲۵۰
۲۵۵
۲۶۰
۲۶۵
۲۷۰
۲۷۵
۲۸۰
۲۸۵
۲۹۰
۲۹۵
۳۰۰
۳۰۵
۳۱۰
۳۱۵
۳۲۰
۳۲۵
۳۳۰
۳۳۵
۳۴۰
۳۴۵
۳۵۰
۳۵۵
۳۶۰
۳۶۵
۳۷۰
۳۷۵
۳۸۰
۳۸۵
۳۹۰
۳۹۵
۴۰۰
۴۰۵
۴۱۰
۴۱۵
۴۲۰
۴۲۵
۴۳۰
۴۳۵
۴۴۰
۴۴۵
۴۵۰
۴۵۵
۴۶۰
۴۶۵
۴۷۰
۴۷۵
۴۸۰
۴۸۵
۴۹۰
۴۹۵
۵۰۰
۵۰۵
۵۱۰
۵۱۵
۵۲۰
۵۲۵
۵۳۰
۵۳۵
۵۴۰
۵۴۵
۵۵۰
۵۵۵
۵۶۰
۵۶۵
۵۷۰
۵۷۵
۵۸۰
۵۸۵
۵۹۰
۵۹۵
۶۰۰
۶۰۵
۶۱۰
۶۱۵
۶۲۰
۶۲۵
۶۳۰
۶۳۵
۶۴۰
۶۴۵
۶۵۰
۶۵۵
۶۶۰
۶۶۵
۶۷۰
۶۷۵
۶۸۰
۶۸۵
۶۹۰
۶۹۵
۷۰۰
۷۰۵
۷۱۰
۷۱۵
۷۲۰
۷۲۵
۷۳۰
۷۳۵
۷۴۰
۷۴۵
۷۵۰
۷۵۵
۷۶۰
۷۶۵
۷۷۰
۷۷۵
۷۸۰
۷۸۵
۷۹۰
۷۹۵
۸۰۰
۸۰۵
۸۱۰
۸۱۵
۸۲۰
۸۲۵
۸۳۰
۸۳۵
۸۴۰
۸۴۵
۸۵۰
۸۵۵
۸۶۰
۸۶۵
۸۷۰
۸۷۵
۸۸۰
۸۸۵
۸۹۰
۸۹۵
۹۰۰
۹۰۵
۹۱۰
۹۱۵
۹۲۰
۹۲۵
۹۳۰
۹۳۵
۹۴۰
۹۴۵
۹۵۰
۹۵۵
۹۶۰
۹۶۵
۹۷۰
۹۷۵
۹۸۰
۹۸۵
۹۹۰
۹۹۵
۱۰۰۰

۱) Рух. ۲) И. л. 897a. ۳) Стихъ изъ рукописи орудена. ۴) И. л. 897b.

کرد مهینه بود عمارت کردند و در آنجا متوطن گشتند و ازان حصار تا
 بشهد ماضی نیک دور است و این اوج درین مدت بر تربت شیخ مجاور
 بود چه او را عرجی بود فاحش^۱ چنانکه بدشواری حرکت توانستی کرد
 و چون بوقت تفرقه مردمان در مهینه چهاربای نبود و آنجا که می گریختند
 زن و فرزند در پیش کرده بیازده و اطفال در گردن گرفته و می رفتند
 او بحکم ضرورت آنجا بماند و بناه در مشهد کرد و تی سه چهار از نایبان
 و بی کس و ضعفا با او بودند چون جماعت برفتند و او تنها و بی کس
 بماند حق تعالی بکمال کرم ابواب روزی و نعمت بر او و ضعفا کثاده کرد
 و هر که از آینده و رونده که آنجا می رسیدند بزیارت ایشانرا مراعات
 می کردند و چون خبر اجلاء مهینه و مقام این ضعفا بر سر تربت باطراف
 ۱۰ مشر گشت مفسدان ناخن و قصد در باقی کردند و مستقدان ایشان مراعاتها
 می فرستادند تا بحدی که لو حکایت کرد که در همه عمر خود مارا خوشتر
 ازین يك دو سال نبود^۲ و هرگز لذت و رفاهیت آن فراموش نکیم چون
 مردمان باز آمدند و در حصار متوطن شدند هم چنان بر سر تربت شیخ
 ۱۵ بخدمت بایستاد مدت بیست سال و زیارت و چون درویشی رسیدی خدمت
 او بجای آوردی و عورات بحصار فرستاد و خود بر در مشهد می بود مصنف
 این کلیات بعد بدتها آنجا رسید سوال کرد که درین مدت که تو آنجا
 مقیم گشته از کرامات شیخ چه دیدی گفت هیچ روز نباشد که مرا کراماتی
 از وی روشن نکردد که بر شردن آن ممکن نیست اما ترا دو حکایت
 ۲۰ بکنم که این هر دو کرامات من دیدم و مردمان تکتم و طاقت اخفای آن
 نداشتیم بعد ازان مثل آن نیز ندیدم و بدانستم که اگر آن سر نگاه داشتی
 بعد آنان بسیار چیزها دیدمی بیش ازین بشیمان کتم و سود نداشت یکی
 آن^۳ بود که بتابستان بر در مشهد نخستی و بحصار نشدی بنزدیک فرزندان

۱) B. n. 400a. ۲) B. n. 400b. ۳) B. n. 401a.

بای در اسب نوبتی آورد و گفت شیخ بو سعید آتش بر ما زد این بکفت
 و اسب بر انگشت و لشکر حالی بر اثر برفتند و اهل مهینه کس ازین
 حال خبر نداشت الا آنک آن آتش در پیش قله و کوه می دیدند و سرخی
 آسمان و هول آن مطالعه می کردند و دیگر روز بامداد یک جانور ازان
 چندان حشم و چهاربای و مردم^۱ در صحراء مهینه هیچ نمانده بود مردمان
 تعجب کردند که چگونه در شب برفتند که هیچ کس را خبر نبوده بود و
 آواز حرکت ایشان نشنوده بس اهل مهینه میرسیدند که آن آتش جبود
 معلوم شد که جمعی از بزرگان دران کوه غله کاشته بودند و بدروده
 بخمرن افکنده و تحصیل آن مشغول بودند و در شب آتش کرده بودند
 از جهت نان بخمن و قدری آتش بیک افتاد و دران سوادبی و باد آنرا
 تفتیح کرد بدان صحراء که غله دروزه بودند جمله آن سوادبها آتش در
 گرفت و شعاع آن بر آسان افتاده و از جمله کرامات شیخ این بود که
 این جنین آتش بدین عظمتی که بیک دو فرسنگ طول و عرض آن بود
 می سوخت و در میان آن بیار مردم و چهاربای و غله بود البته یک دانه
 غله کسی بزبان نیاورد و این جنین بلاها^۲ از مهینه و جمله خابران دفع
 شد که هیچ مضرت بهیچ کس نرسید

● الحکایة ● اوحده الطایفه محمد بن عبد السلم از مولی زادگان
 جد این دعاگوی بوده است درین مدت که حادثه فز افتاد و بیشتر از
 فرزندان دران حادثه شهید شدند چنانک در مهینه از صلب شیخ صد و
 بانزده کس شکیه کردند و بسوختند و بزخم تیغ کشته شدند برون ازانک
 بعد ازین حادثه باهی دوسه در بیماری و قحط^۳ و وبال سبب این حوادث
 بیشتر ایشان بودند که^۴ وفات یافتند و اهل مهینه مانده بودند و متفرق و ولایت
 دیگر بار کشیدند^۵ بعد ازان بسالی دوسه درویشی چند باز آمدند و حصار که

۱) K. n. 2994. ۲) K. n. 2995. ۳) sic. 7 ۴) P. n. مدینه ۵) P. n. ov.

در بشوید سر بر آورد من سلام کردم او بر خلعت و جواب داد و مرا
در بر گرفت بنشتم و برسیدم و اگرچه او هیچ تکلفت معلوم شد که او
نماز شام رسیده و هیچ کس آنجا نبوده است که او را مراعات کردی و بی
برک و همه شب آنجا بیدار داشته حالی آن نان و بیضه مرغ پیش روی
نهادم و من طریق اینار می سپردم و از موافقت او اندکی بکار می بردم
و خدمتی بجای می آوردم و براحت مشاهده او که غذای روح بود قناعت
می کردم و چیزی بکار برد و دست بست و وضو تازه کرد و دورگفتی
بگزارد و بای^۱ افزار در بای کرد و مرا وداع کرد و برفت و من آن
روز کوسه ماندم اما از صحبت آن درویش مرا کوشکی باز نیامد چون
نماز شام بحصار باز آمدم و در خانه چیزی ناموافق ساخته بودند و ایشان
اعتماد کرده بودند که من چیزی خورده ام آن شب بضایت کوسه بنحتم
دیگر روز بقرار معهود روی بشهد آوردم و در راه جندان ضعف در من
بدید آمد که بهر دوسه کامی می نشتم چون بدر مشهد آمدم و در باز
کردم تا برقرار هر روزه جلی برویم آنجا که مردم کفش بیرون کنند
برابر روی تربت شیخ کوزه نودیدم بر آب و دوتا نان سیذ بر سر کوزه
نهادم دست فراز کردم آن نان گرم بود چنانکه اثر حرارت آن بدست
من رسید برداشتم و کرستن بر من افتاد و دانستم که این آلمحض کرامات
شیخ است چه در آنجا هیچ کس نبود که این نان بیضت و در دیده هیچ
کس متوطن نبود و اگر جلی آورده بودند جنین گرم نبودی بنشتم و
آن نان بکار بردم و هرگز تا صبر من بود ازان خوشتر طعام نخورده بودم
و کرامات بزرگتر ازین که من دو شبانروز کوسه بودم و بدان دو نان
سبک جان سپردم که دران دو روز مرا هیچ اشتها طعام نبود ندیدم^۲ چون
نماز شام بحصار شدم و مردمان بجماعت آمدند این سخن در حوصله من

۱) B. n. 409b. ۲) B. n. 408a. ۳) pyr. on.

يك شب خفته بودم و آن شب از شهاه بيض بود و از اول شب تا آخر
 شب روشن بود و من قرار هر شب درها بستم و در خواب اول مودی
 از اهل مینه اینجا رسیده بودم چون مرا بديذ بر در مشهد بخت چون
 از شب نیمی بگذشت من بیدار شدم از اندرون مشهد آواز قرآن خواندن
 برمی آمد گوش داشتم کسی باوازی خوش انا قحنا می خواند من تعجب
 کردم که من درها مشهد بسته ام کسی چگونه این درها باز کرد و در مشهد
 شد بر خاستم و بنکرستم و هنوز در مشهد بسته بود و ماه ببيان آسان
 رسیده و مرا محقق گشت که این آ آواز شیخ و قرآن خواندن او نیست
 و حالی در من بديذ آمد و هر چند جهد کردم خويشتن را نسکله نتوانستم^۱
 داشت آن مرد را که آنجا خفته بود بیدار کردم گفتم بشنو که بعد از صد
 و اند سال که از وفات شیخ می رود قرآن خواندن چگونه است من چون
 این سخن بگفتم آن مرد از خواب بیدار شد آواز در حجاب شد نه من
 شنودم و نه کسی دیگر و دوم آنک مرا معهود بودی هر روز بامداد بزمستان
 که از حصار بدر مشهد آمدی از جهت جاشتی چیزی خوردنی با خويشتن
 آوردی چه از حصار تا بشهد مسافتی دور بود و رفتن منحذر يك روز
 چیزی خورده بودم و رنجور گفتم و دران تب استفراغی نيك برفت روز
 ديگر بامداد کرسکی غلبه کرده بود و يك شبانروز بود که چیزی نخورده
 بودم باره نان و بيضه جند بر گرفتم تا بدر مشهد بگام برم چون آنجا رسیدم
 درویشی دیدم مرقی پوشیده و بر در مشهد نشسته و سر^۲ بخود فرو برده
 و ابرقی بهلوی خود نهاده چون چشم من بر وی افتاد از آنمی گری
 هیچ چیز با من نماند روحی و آسایشی از وی بمن رسید چنانک بی خود
 گفتم بس آهسته بدر مشهد فراز شدم و در مشهد باز کردم چون آواز

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۱) Суря 48, стаяк 1. ۲) Е л. 401b. ۳) Е л. 402a.

کرد و این قدر از بهر تبرک آورده شد و این قطره بود از دریا جانک
ابو الحسن مالکی گفت از چند کس از مشایخ بزرگ شونده ام که گفتند
مردمان تعجب می کنند از بسیاری کرامات شیخ و از اشرافی که او بر خاطرها
بودست و بر احوال بندکان خدای تعالی و شیخ میگوید صاحب کرامات را
بذین درگاه بسی منزلت ندارد زیرا که او بمنزلت جاسوس است و بدین
بود که جاسوس را بر درگاه پادشاه چه منزلت تواند بود و شیخ گفت
تو جهد کن تا صاحب ولایت باشی تا همه تو باشی و هر چه باشد ترا باشد
و ازین سخن ما را معلوم می شود که کرامات و اشراف بر خواطر با نسبت
با حال شیخ ما هیچ نبودست که تا بقلی بزرگتر از آن نرسد که داشته
باشد حقیرش نماید اما در نظر عوام این قدر بزرگ آید و این در جنب
حال شیخ هیچ وزن نداشت اما ما جز ظاهر نمی بینیم و^۱
میخواهد کجمن این مجموع مطالعه^۲ و خطائی مطلع کردند
بدیند عفو ببوشند و اصلاح دریغ ندارند و چون از حالات و مقامات
شیخ حلتی روی نماید در آن وقت این ضعیف را فراموش نکنند و این
گاه کار عاصی را بدعائی خیر یاد دارند و اگر کسی را ازین سخن مبارک و
ازین حالات شریف کتابی حاصل آید ازین بشارکان غافل نباشند ان
شاء الله حق سبحانه و تعالی برکات این پادشاه دین و سلطان اهل یقین
بیشوای اهل طریقت و مقتدای اهل حقیقت در هیچ حالت از ما و از
کافه اهل اسلام منتطع مکرداناد و ما را در دنیا و آخرت در زمره خادمان
آن حضرت^۳ متعدد از تا جان^۴ فرمود^۵

۱) В л. 406b. ۲) В л. 406a. ۳) Отверзено и подклеено другою бумагою; недостает цѣлой строки. ۴) Недостаетъ одной трети строки. ۵) В л. 406b.
۶) Подклеено испорчена цѣлая строка.

نی کجیذ و جندانک جهد کردم که نکوم نگاه نتوانستم داشت کفتم ای
مردمان شا نی دانیذ که چه داریذ و حق و قدر این تربت بزور حصار
نی دانیذ و حرمت او نگاه نی داریذ و این همه بلاها و محتها بدین سبب
می بینید و آن قصه حکایت کردم حاضران بسیار بگریستند اما من بعد
هیچ ازین جنس ندیدم که نااهلی کردم و ندانستم که اگر این دو کرامات
اظهار نکردمی بسیار چیزها بر من آشکارا خواست گشت بشیان گفتم و سود
نداشت لیکن کراماتها او بر دیگران ظاهر شد و شردن آن متعذر شیخ
گفته است فرخ آن کس که مرا دید و فرخ آنکس که او را دید که مرا
دید تا هفت کس بر شرد که فرخ آنکس که آن هفت کس را دید که مرا دید
● الحکایة ● بدانک کرامات که بعد از وفات شیخ ظاهر گشت
بیش از آنست که در قلم آید جنانک بر خال داعی ابو الفخر بن المفضل
و برادرزاده داعی منور بن ابی اسعد حکایت کردند که در ایام غزوت غز
مهند خراب شده بود و در دبه کی متوطن نه و مردم آن قدر که مانده
بودند از جهنم هیزم درختان توذ می شکستند که در محلهها بود ما هر دو
بجمله صوفیان آمدیم و بنزدیک مشهد درختی می زدیم و جز ما درین جمله
کس نبود و بقاعده کوزگان بی ادبی می کردیم و مشعل می کردیم و شاکردان
تبر می زدند آواز غلبه ما و زخم تبر در جمله افتاده بود از در مشهد
آوازی شنیدیم که این چیست که شا می کنید ما باز نگریم بیری دیدیم
ایستاده سرخ و سینه و محاسن تا بنافه جنانک صفت شیخ بود بانک بر
ما زد و گفت آخر وقت نیامد که ما از بی ادبی شما برهیم چون چشم
ما بر روی افتاد از هیبت وی بگریخیم و تبر و رختها بگذاشیم و بعد از
نماز دیگر که مردم دران محله بدید آمدند ما فرار شدیم و تبر و جامه
بر داشتیم و هجین کرامات او نه جندانست که این کتاب تحمل آن تواند

رسالة حورائيه

تأليف

عبد الله ابن محمود الناشي

.....^۱ جواب کهنتر بر مهتر بود و شفیع خطاها و زلفت ما باشد و دل
مارا بجهت خویش و تن مارا در خدمت دوستان خویش وقف داراد
و مارا بک طرفه العین و حکم ازان^۲ بر خلق باز مکناراد و آنچه
ناکمزیر دین و دنیا و آخرت ماست در خدمت و دوستی او و
حضرت او و محبت او بارزانی داراد بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین

تمت الكتاب اسرار التوحید فی مقامات^۳ الشیخ ابی
سعید بن ابی الحجر قدس الله روحه العزیز و صلی
الله علی نبیه محمد و آله اجمعین و سلم

۱) Исспорчено. ۲) Рук. доб. ба ۳) Рук. المقامات



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله فياض الحكم والمواهب وموصل الظالمين الى المطالب والصلوة والسلام على رسوله وحبيبه الذي جللته بعلوم الهمة واحراز المراتب وفاز اتباعه في اتباعه بصحيح المقاصد والبارب اما بعد بدانك ابن فقيردا بسى شغف مي بود بدانستن معاني رباعي حضرت قطب الاولياء سلطان ابو سعيد ابو الخير قدس الله سره رباعي اينست

حورا بنظارة نكارم صف زد
 رضوان ز تعجب كف خود بر كف زد
 يك خال سه بران رخاں مطرف زد
 ابدال ز يم جنك در مصصف زد

و اين فقير مستمند اميدوار از روح مقدس ايشان مي بود اما بوساطة اشتغالات كوناكون از تفكر و استكشاف معني اورا ذهول شده بود درين مدت شنیده شد كه حضرت امير الامراء جلال الدين امير بابرزيد زاد الله توفيقه لاعانة المسلمين از بعضي عزيزان تحقيق معاني اين رباعي ميخواستند ايشان آن معاني كه بعضي ارباب تحقيق نوشته اند نقل كردند. اگرچه آن معاني بس شريفست اما تخطش اين فقير به معاني اين رباعي به اين مقدار تسكين نيافت زيرا كه خواندن اين رباعي بر سر يار ازين معاني بفهم اين فقير دور مي نمود و همچنين در انتظار مي بود كه ناگاه حضرت فياض حقيقي جل ذكره و عم انعامه بر مقتضاي من ادام على فرع باب

0

10

15



ملانان ملانان مرا تو صحت چشایی
صکه او عنهای شیرانرا بدراند بشهایی
به بیش خلق نامش عشق و بیش من بلای جان
بلا و بخت شیرین صکه جز با او نیامایی
دهان عشق می خندد دو چشم عقل می کرید
که حلوا بخت شیرینست و پیدا نیست حلوایی

این طایفه اند که چون ایشانرا زحمتی و بیاری برسد درین حال اگر
کسی ایشانرا مردن یاد دهد در حال در ایشان سروری پیدا شود زیرا
که دانسته اند که دریافت مشاهده آن جمال بی مردن میسر نیست پس
از حصول شادی بدن را سختی حاصل شود چرا که شادی خاصیتی است
که هرگاه در بیار ظاهر می شود تحلیل مواد می کند که بیاری بواسطه آن
مواد است و این بنزد اطباء مقرر شده است اینجا همین قدر کافیست
از نجاست که برسدن دوستان مر دوستانرا سنت شده است لقاء الخلیل شفاء
اللیل متین این معنی است و هم ازین جهت که دریافت لذت مشاهده
آن جمال بعد از انتقال ازین عالم است اکابر گفته اند که بشارت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم درین حدیث که من بشرنی بخروج الصفر
بشرته بدخول الجنة از جهت آن بود که حضرت رسالت را صلی الله علیه
و سلم دانانده بود حضرت حق سبحانه که در ماه ربیع الاول ازین عالم
رحلت خواهی کرد بیغایب را صلی الله علیه و سلم اشتیاق عظیم پیدا شد
بآمدن ماه ربیع الاول و از غایت اشتیاق فرمودند من بشرنی بخروج
الصفر بشرته بدخول الجنة چون این معنی مقرر شد که ذکر مردن نسبت
بظایفه سبب صحت می شود چنانکه ذکر کرده شد این فقیر می گوید که
خواندن این رباعی بر سر بیار دلیل است برآنکه درین رباعی چیزی
هست که سبب سرور مجانست و آن آنست که این رباعی یاد دهنده است

بوشک آن یقین له بر دل این فقیر معنی افاضه کرد که او را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بیش از تقریر معانی موهبه از ذکر چیزی که این معانی تعلق با او دارد ناکر بویست و این آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح انسانی را که خلق کرد از برای آن خلق کرد تا در مشاهده جمال و جلال او باشند چنانکه در حدیث فاحشیت آن اعرف اشارت باینست و چون ارواح مشاهده آن جمال کردند ایشانرا انس و محبت بآن جمال پیدا شد چونکه حضرت حق سبحانه و تعالی بر مقتضای مشیت ازلی ارواح را باین عالم فرستاد و متعلق ابدان گردانید ایشانرا جمالی ظاهر کشت هر چند خواستند که رجوع بحالت خود کنند نتوانستند چنانکه منقولست از حضرت آدم صلوات الله علیه و درین حالت اگرچه اشتیاق ایشان بآن جمال زیاده می کشت ولیکن بواسطه تعلق ببدان اندک اندک از مقتضیات ابدان متأثر می شدند بمقدار تأثر جمالی ظاهر می کشت تا بدرجه رسید که طایفه تمام محبوب کشتند و لذت مشاهده جمال را فراموش کردند تا غایتی که هر چند انبیا و اولیا سعی کردند که ایشانرا از آن جمال یاد آید نیامد چنانکه حضرت حق سبحانه در کلام نحمد از حال ایشان خبر می دهد قوله تعالی ان الذین کفروا سواء علیهم : انذرتهم ام لم تنذروهم لا یؤمنون تا آنجا که بما کانونا یکذبون^۱ و طایفه دیگر اگرچه فراموش کردند ولیکن چون انبیا و اولیا ایشانرا یاد دادند ارواح ایشانرا آن حال پیشین یاد آمد و نورانیت او یاد ایشان آوردند و نور بنور ایشان کشتند گروهی را بسبب این نورانیت اشتیاق عظیم بآن جمال پیدا شد چنانکه گویا هرگز فراموش نکرده اند ایشانند که آتش محبت در دل دارند و تسکین این آتش جز یاد مشاهده آن جمال نتوانند کرد اگرچه جز این آتش نسوزد ولیکن جز این آتش نازد

۱) سوره ۲، آیه ۵.

۲) سوره ۲۸-۳۴، آیه ۲.

که نسخه جامعه و مظهر کل است قوله تعالی سربهم آياتنا فی الافاق و فی
 انفسهم بعضی اکابر در بیان این آیت این چنین گفته اند نظم
 ای نسخه نامه الهی صکه تویی
 وی آینه جمال شاهی صکه تویی
 بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
 در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

و چنان زدن ایشان عبارت از در آویختن ایشان است در روح در زمان
 اطلاع ایشان بر انحطاط رتبه خود و علو رتبه روح اینست بعضی از
 معانی این رباعی که درین فقیر را در خاطر آمده است باری ازین تقریر
 صحیح شد که درین رباعی چیزی بوده است که مذکر است روح را و لذتی را
 که در مشاهده جمال ذو الجلال می باشد بعد از اطلاع بر آن لذت
 از اشتیاق آن جمال جان بیقرار گردد که در هر نفس خواهد که خود را
 از قید حیات حسی خلاص سازد نظم

از بی این عیش و عشرت ساختن

صد هزاران جان بساید باخسن

اما چون سنت الهی بر آن رفته است که او را چند کاهی درین عالم از
 برای تکمیل خود قرار دهند نمی تواند که خود را ازین نفس خلاص دهد
 بعد ازین تحقیق شد که اگر کسی این رباعی را بر سر بسیاری که او را
 محبت حق سبحانه و تعالی در دل باشد بخواند و او از معنی این رباعی
 حالت رجوع بآن جنب فهم کند البته او را سروری پیدا شود زیرا که
 از خواص محبت آنست که محبت را هیچ لذتی بهتر از ملاقات محبوب نباشد
 و الله اعلم بالصواب

تمت

آن حالی را که ارواح مجان را در آن حال بصد هزار فوق و سوت
رجوع بحق سبحانه خواهد بود چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی در
کلام خود بیان کرده است: يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
مرضية بعد از تقریر این مقدمات بقول العبد الضعيف عبد الله ابن
المحمود الثاشي که مراد از حورا جباعی از حوران و غیر ایشان که
بر سر یسار حاضر می شوند در حال مردن چنانکه احادیث نبویّه ناطق است
باین معنی و مراد از تکار روح انسانی است که او را مقام محبوبی است
چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود: يجمعهم ويجمعونه و غیر این
احادیث و اخبار از اینها بسیار است که دلالت می کند که روح بعضی از
آدمیان را مقام محبوبی است و مراد از رضوان عقل است که دربان و پاسبان
بهشت دل است اخباری که دلالت می کند بر صحت اطلاق اسم جنت
بر دل بسیار است چه بهشت در مقابله دل تواند بود که حضرت حق
سبحانه و تعالی می فرماید لا یحیی ارضی و لا سائی و لکن بعضی قلب
عبدی المؤمن و لکن به بهشت دل نرسی تا از دوزخ طبیعت نکذری
حضرت قطب الاقطاب و الاموات سلطان بایزید بسطامی قدس الله سره چون
بدل رسید دل را مظهر جلال و جلال حضرت حق سبحانه و تعالی یافت
کیف اگر عرش و صد هزار برابر عرش دو دل عارف بگذرد دل عارف را
از آن خبر نشود و تعجب او اشارت است باطلاع او در حال نزع روح
بر چیزی که او را مستبعد می نمود و مراد از حال سیاه آن مذلت و خواری
و انکسار است که در میرنده در وقت مردن ظاهر می شود یا خود مراد
از آن فقر حقیقی است که روح را در حین مشاهده حاصل می شود و
تحقیق این مناسب این مقام نیست و مراد از ابدال قوای انسانیست که
تبدل و تغییر از لوازم ماهیت ایشانست و مراد از مصحف حقیقت انسانیست

۱) سورة 89، آیتها 27 و 28. ۲) سورة 5، آیتها 59.

فہرستہا



فہرست

نامہاء اشخاص و انساب

Знаменца * при именахъ и цифрахъ относятся къ вариантамъ подъ
строчкомъ.

۳۱۹ . ۳۱۸ . ۳۰۵ . ۳۶	ابو بکر شبلی	۱	
۳۱۹ . ۳۲۲ . ۳۲۱ . ۳۲۲ . ۳۲۱			ابراہیم ۳۲۰
۱۵۰	ابو بکر شوکانی	۴۶۵ . ۳۳۷ . ۱۳۹	ابراہیم ' بیخامبر
۲۵۷	ابو بکر صابونی	۳۰۴	ابراہیم ' سیف الدولہ
۳۱۱ . ۳۳۶	ابو بکر صدیق	۲۵۲	ابراہیم ادھم
۱۱۷ . ۲۲	ابو بکر قتال مروزی	۳۰۵ . ۳۰۶ . ۱۳۸	ابراہیم بنال
۳۲۳ . ۳۲۶	ابو بکر کتانی	۱۷	ابن سرج
۱۵۷	ابو بکر مکرم	۳۱۸	ابن عازب
۳۲۲ . ۱۹۹ . ۹۸	ابو بکر مؤدب ' خواجہ	۳۲۲ . ۷۱ . ۶۹	ابو احمد ' اسناد
۳۶۱ . ۳۶۰ . ۳۵۰ . ۳۲۳ .			ابو احمد ' بیر
۳۲۲	ابو بکر نوقانی	۳۳۶	ابو اسحاق اسفراینی
۳۲۲	ابو بکر واسطی	۳۲۳ . ۳۸۱ . ۱۳۶	ابو البرکات
۸۸ . ۸۷ . ۸۶	ابو بکر اسحاق کرامی	۳۳۹	ابو البقا الفضل بن فضل اللہ
۲۷۷ . ۹۰			نکاح کن مفضل
۳۳۶	ابو بکر عبد اللہ ' شیخ	۳۷۶ . ۳۷۵	ابو بکر
	ابو بکر محمد بن احمد الواعظ الرضوی	۲۵۰ . ۱۹۶	ابو بکر ' استاد
			' ابو بکر جان باز نکاح کن حاتارو
			ابو بکر حبرہ ' قاضی
			ابو بکر خطیب
			ابو بکر درونی



ابو جهل ۱۳۱	ابو الدرداء ۳۶۱
ابو حامد دوستان ۳۳۹	ابو سعید [سعید* محمود] دوست دادا
ابو الحسن* خادم ۲۲۶ . ۲۲۵	۳۳۴ . ۳۵۲ - ۳۵۵ . ۳۵۷ . ۳۶۰ - ۳۶۲
ابو الحسن بوشجی ۳۱۹	ابو سعید حداد* امام ۲۹۳
ابو الحسن [الحسین*] تونی ۱۱۹ . ۱۲۰	ابو سعید خشاب* خادم ۱۱۳
۱۲۲	ابو سعید عمادی* خواجده امام ۱۶
ابو الحسن خرقانی ۵۴ . ۵۶ . ۶۰ . ۱۲۵	ابو سعید قشیری ۳۷۷
۱۸۰ . ۱۸۳ . ۱۸۵ . ۱۸۷ - ۱۹۰ . ۲۸۳	ابو سعید اسعد بن سعید* نیرة شیخ ۶۱
۳۳۶ . ۳۳۷	۲۲۹ . ۲۳۵ . ۲۶۳ . ۲۰۹ . ۱۹۸ . ۱۳۲ . ۷۰
ابو الحسن رومی* امام ۳۳۹	۳۷۱
ابو الحسن [الحسین*] سجاری* شیخ ۱۶۵	ابو سعید بن محمد السعانی ۳۷۳
ابو الحسن فاروزی ۳۸۱	ابو سعید بوسعید* پسر امام قشیری ۸۱
ابو الحسن [الحسین*] نوری ۳۱۵ . ۳۲۱	ابو سعید فضل الله بن ابی النجیر المیهنی
ابو الحسن [الحسین*] اعرج ابوردی ۳۳۸	۳ . ۵ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ - ۱۷ . ۲۰ . ۲۲ -
ابو الحسن علی بن المثنی ۳۳۳	۲۷ . ۲۹ . ۳۲ . ۳۳ . ۳۵ . ۳۳ . ۳۴ . ۵۱ . ۵۲
* ابو الحسین نکاه کن ابو الحسن	۵۴ . ۵۶ . ۵۹ - ۶۲ . ۷۰ . ۷۲ . ۷۳ . ۷۷
ابو الحسن مالکی ۳۸۵	۸۳ . ۹۲ . ۹۳ . ۹۷ . ۹۸ . ۱۰۱ . ۱۰۲ . ۱۰۶
ابو حفص ۳۳۵	- ۱۱۱ . ۱۱۳ - ۱۱۷ . ۱۱۹ . ۱۲۰ . ۱۲۱
ابو حفزة نوری ۳۳۱	۱۲۳ . ۱۲۵ . ۱۲۳ . ۱۲۲ . ۱۲۸ . ۱۳۵ . ۱۳۳
ابو حنیفة کوفی ۱۸ . ۱۹ . ۲۰ . ۸۵	۱۳۱ . ۱۳۲ . ۱۳۳ . ۱۳۶ . ۱۳۸ . ۱۳۹ . ۱۴۰
* ابو النجیر نکاه کن ابو الحسن	۱۵۱ . ۱۵۳ . ۱۵۵ . ۱۵۷ - ۱۶۰ . ۱۶۳ -
ابو النجیر* بدر شیخ ۹ . ۱۳ . ۱۴ . ۱۵	۱۶۱ . ۱۶۲ . ۱۶۸ - ۱۷۱ . ۱۷۳ . ۱۷۵ - ۱۸۱
۳۹۹ نکاه کن بابو بو النجیر	۱۸۷ - ۱۹۱ . ۱۹۶ . ۱۹۸ . ۲۰۱ - ۲۰۶
ابو الدراوردی ۲۰	۲۰۸ . ۲۱۱ . ۲۱۲ . ۲۱۳ - ۲۱۶ . ۲۱۹ . ۲۲۰

ابو محمد عتاری ، امام ۱۴ نكاه كن	ابو القاسم حكيم ۲۱۹ ، ۲۲۰
محمد عتاری	ابو القاسم روباهي ۱۳۵ ، ۳۳۳
ابو محمد عبد الله بن محمد المرتضى	ابو القاسم زراد ۲۰۴
۲۳ ، ۱۶	ابو القاسم [القسم] قشیری ۷۴ ، ۹۳
ابو مسلم فارسی ۱۶۵	۱۰۰ - ۱۰۳ ، ۱۱۱ ، ۱۳۵ ، ۱۴۷ ، ۱۵۲
ابو المعالی جوینی ۱۰۱ ، ۱۱۰ ، ۲۷۷	۱۵۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹
ابو المعالی القشیری ۲۷۷	۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹
ابو منصور ورقانی ۱۳۷ ، ۱۴۸ ، ۲۱۸	ابو القاسم كركانی ۷۲ ، ۷۳ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴
۳۲۵ ، ۳۲۰ ، ۳۱۹	۳۳۶
ابو موسى ، بير ۱۵۷	ابو القاسم نصرآبادی ۳۶
ابو نصر ، شیخ ۱۰۳	ابو القاسم هاشمی ۷۰ - ۷۲
ابو نصر حرزی ۹۴ ، ۳۶۳	ابو القاسم بن بشر بن محمد یاسین
ابو نصر سراج ۳۱ ، ۶۸	۱۴ - ۱۷ ، ۲۳ ، ۳۰۹ ، ۳۲۰
ابو نصر شروانی ۱۷۰ - ۱۷۳	ابو القاسم بن عالی الشرمغانی ۲۹
ابو نصر عیاضی ۱۵۳ ، ۱۴۶	ابو القاسم جنید بن محمد البغدادی
ابو نصر قشیری ۳۷۷	۳۰۵ ، ۳۳۷
ابو الوفا المظفر ابن فضل الله ، بر	ابو القاسمك ۸۹ ، ۹۰
شیخ ۳۳۸	ابو لهب ۱۳۱
ابو هریره ۳۲۷	ابو محمد نكاه كن محمد
ابو یزید نكاه كن بایزید	ابو محمد جریری ۵۹
ابو یعقوب نهرجوری ۳۳۱	ابو محمد جوینی ۲۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۸
ایوردی نكاه كن ابو الحسن ، محمد	۱۷۰ ، ۱۹۳ ، ۲۶۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ، ۲۸۴ ، ۲۹۳
احمد [ابو القسم] ، بر ابو الحسن	۲۹۵ ، ۳۰۳ ، ۳۵۹

نیبرۃ شیخ ۱۱۵، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۴
 ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۷۵، ۲۸۱
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۴
 ۳۶۵
 ابو الفتح [الفتوح] عباس، خواجه
 امام ۱۱۵
 ابو الفتح محمد بن سام قسیم امیر المؤمنین
 ابو الفتح محمد بن علی الحداد ۳۷۶، ۳۷۵
 ابو الفتح نکاه کن ابو الفتح
 ابو الفتح سعید بن ابی الفضل
 نیبرۃ شیخ ۳۲۹
 ابو الفخر بن الفضل ۳۸۴
 ابو الفرج الفضل بن احمد الظاهری
 نیبرۃ شیخ ۳۲۹
 ابو الفضل شامی ۳۷۰
 ابو الفضل فراتی ۳۰۰
 ابو الفضل حسن الرضی ۲۴ - ۲۷
 ۲۵، ۲۶، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۶۴، ۷۵، ۱۲۵
 ۱۹۱، ۱۹۱ - ۱۹۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۱۰
 ۳۷۵
 ابو الفضل محمد بن احمد عارف نوقانی
 ۱۹۶، ۳۶۶
 ابو القاسم نکاه کن احمد
 ابو القاسم جوینی ۳۷۷

۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۳۳۶، ۳۳۶
 ابو علی سجی ۲۲
 ابو علی سیاه، میر ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۱۱
 ابو علی سینا ۲۵۱ - ۲۵۳
 ابو علی شوی ۳۲۷، ۳۲۸
 ابو علی طرموسی [طرطوسی] ۷۳، ۳۵۰
 ابو علی طوسی نکاه کن ابو علی فارمدی
 ابو علی الحسانی، خواجه امام ۳۰۵
 ابو علی عرضی ۶۹، ۷۰
 ابو علی فارمدی ۱۵۰ - ۱۵۳، ۲۳۶، ۲۳۹
 ابو علی فقیه ۲۴، ۲۵، ۳۳۳، ۳۳۵
 ابو علی زاهر بن احمد الفقیه ۲۲، ۲۳
 ابو عمر فرابی ۲۲
 ابو عمرو بشنوانی [نشنوانی] ۲۰
 ۲۰۱ - ۲۰۳
 ابو عمرو بن نجید السلی ۳۲۷
 ابو عمرو حکو، حکو [بو عمر حکو]
 حکو، حسنکو [نشاوری] ۱۲۵
 ۱۲۶، ۲۲۳، ۲۲۵
 ابو الفتح، خواجه ۳۶۴
 ابو الفتح [الفتوح] عیاضی ۱۶۳
 ابو الفتح [الفتوح] غضابری ۱۰۰
 ۱۰۱، ۳۷۲
 ابو الفتح [الفتوح] طاهر بن سعید

بصری ننگاه کن حسن

بضدادی ننگاه کن ابو القاسم ، جنید

بصرا خان ۱۱۷

بلال حبشی ۱۲۸

بنی اسرائیل ۳۴۱

بو شیبی ننگاه کن ابو الحسن

بولبابہ مینہی ۲۳

بیسک ساری ، زن زاهدہ ۳۴۱

ت

ترك ۱۳۳ . ۱۳۲ . ۱۳۳ . ۲۱۹ . ۲۲۹ . ۲۱۲

ترکمان ۷۹ . ۲۰۹ . ۲۱۰ . ۲۲۳ . ۲۲۵

۲۲۸ . ۲۲۹

تونی ننگاه کن ابو الحسن

ت

ثابت ۳۴۵

ثوری ننگاه کن سفیان

ج

جابر بن عبد اللہ ۲۰۰

جبرئیل ۳۱۲ . ۳۱۷

جریری ننگاه کن ابو محمد

جعفر بن محمد الصادق ۱۸ . ۳۶ . ۳۱۳

۳۱۳

جعفری ننگاه کن ابو طالب

جعفری بك ، سلطان ۲۰۶ . ۲۰۷ . ۳۲۲

جمال الدین ابو روج لطف اللہ بن

ابن سعید ۶

جشید ۲۲۰

جنید بن محمد بضدادی ۲۶ . ۳۶ . ۵۹

۳۱۸ . ۳۱۹ . ۳۲۵ . ۳۲۶ . ۳۳۰ . ۳۷۷

جوینی ننگاه کن ابو القاسم ، ابو محمد ،

ابو العالی ، محمد بن عبد اللہ

جیبی ننگاه کن محمد

ح

حافی ننگاه کن بشر

حانارو [ابو بکر جان ناز] ۱۰۰

حبشی ننگاه کن بلال

حبشی [حبشی ، حبیبی] ، بیر ۲۷۱

حبیب عجیبی ۲۱ . ۵۹

حبیبی ننگاه کن محمد

حرضی ننگاه کن ابو نصر

حبشی ننگاه کن حبشی

حسن ۳۳۵

حسن ، سید ۲۸۰ . ۲۸۱ . ۲۸۷ . ۲۹۰

حسن [حسین] ، قاضی ۳۶۰

حسن بصری ۲۶ . ۵۹ . ۳۰۸ . ۳۰۹

حسن جانانزو ، شیخ ۳۶۵

حسن سمرقندی ۳۳۱

خرقانی ۱۷۵ - ۱۷۷

احمد ، مرید ابو الفضل سرخسی ۳۵

احمد بانوفله نكاه کن بانوفله

احمد حمویہ نكاه کن حمویہ

احمد دهستانی ۱۱۵

احمد طابراقی ۳۶۶

احمد عدنی بانی ۳۶۳

احمد مالکان شوکانی ، امام ۱۰۲ . ۱۲۹ . ۱۳۰

احمد نجار ۴۴

احمد بوشره ۲۸۲ . ۲۸۳

احمد بولیت ۳۶۷

احمد علی [علی بن احمد] نوی

۳۷ - ۴۹ نكاه کن محمد بن علی

احمد محمد صوفی ۳۷۸

احمد نصر ، شیخ ۳۵ . ۳۷ . ۳۸۸

ادریس ۲۹ . ۲۹

آدم ۱ . ۲ . ۶۱ . ۳۹۸ . ۴۰۲ . ۴۶۵

ازجاهی نكاه کن حمزه ، عبد الرحمن

عبد الکریم

آزر ۳۸۹

اسفراینی نكاه کن ابو اسحاق

اسماعیل ، پسر ابراهیم ۴۱۲

اسماعیل ساوی ، شیخ ۱۶۷ . ۴۶۳

اسماعیل صابونی ۱۵۶ . ۱۶۶ . ۱۶۷ . ۱۶۸

۲۷۲ . ۲۸۴ . ۲۷۷ . ۲۷۲

اسماعیل عباس ۳۲۳

اسماعیل عیاش ، خواجه ۱۳۶

اسماعیل مکرم ۱۵۸

اسماعیلک [اسحیل] دقاق ۱۰۳ . ۱۰۴

اشرف بو الیمان [البانی] ۲۳۰ . ۳۶۲ . ۴۶۵

امیره ، خرابیان ۲۱۷

انصاری نكاه کن عبد الله

اویس قرنی ۳۴۱

ایشی نیلی ، زن زاهده ۹۱ - ۹۳

ب

بابا حسن ، یش نماز ۲۶۵

بابو بو الخیر ، بدر شیخ ۱۳ . ۱۴ . ۱۷ . ۵۹

نكاه کن ابو الخیر

بانوفله ۳۷۵ . ۳۷۶

بایزید ۳۷۶

بایزید ، امیر ۳۸۸

بایزید بطلمی ۱۸ . ۱۸ . ۱۸۱ . ۳۱۷

۳۳۱ . ۳۶۷ . ۳۹۲

بهر [بهرور] ، جن ۳۲۷

بخاری ، امام ۴۷۴

بطلمی نكاه کن بایزید

بشخوانی نكاه کن ابو عمرو

بشر حافی ۲۰

سليمان ' بيضاير ' ۲۳۵ . ۲۳۰ . ۲۲۶ . ۲۱۳	رازی نگاه کن ابو عبد الله ' يحيى
سمرقندی نگاه کن حسن	بن معاذ
سهمانی نگاه کن ابو معبد ' محمد ' مظفر	رضوان ۳۶۰ . ۳۵۸ . ۳۴۳
سنجاری نگاه کن ابو الحسن	روباهی نگاه کن ابو القاسم
شجر بن ملك شاه ۳۴۹ - ۳۵۱ . ۳۶۱	رومی نگاه کن ابو الحسن
سنجی نگاه کن ابو علی	ریکاری نگاه کن ابو العباس
سنکامی نگاه کن خواجگانك	ز
سوری یضی سلطان مسعود ۱۶۰ . ۱۵۵	زکریا ۳۳۴
۲۰۶	' زندکاری نگاه کن ریکاری
سهل بن عبد الله ۳۲۱ . ۳۱۳	زهري ۳۲۸
سیف الدوله ' ابراهیم ' حاکم نساپور	زین العابدین ۳۶
۳۰۳ . ۳۰۴	س
سیفی ' قاضی ' ۳۲۷ . ۳۲۸	ساوی نگاه کن اسماعیل
س	سرخسی نگاه کن ابو بکر ' ابو الفضل '
شاشی نگاه کن عبد الله	عبد الصمد ' لقمان
شافعی مطلبی ۱۷ . ۱۸ . ۲۱ . ۲۲ . ۵۶	سری سقطی ۳۶ . ۳۶ . ۵۹ . ۳۶۶ . ۳۶۹
۳۲۷ . ۸۵	سعد ' قصاب ۳۲۸
شامی نگاه کن ابو الفضل	سعدی ۱۱۸
شبلی نگاه کن ابو بلر	سغیان ثوری ۳۳۰
شبهوی نگاه کن ابو علی	سقطی نگاه کن سری
شرفغانی نگاه کن ابو القاسم	سلجوق ۲۰۵ . ۲۰۶
شروانی نگاه کن ابو نصر	سله ۳۳۳
شقانی نگاه کن ابو العباس	سلسی نگاه کن ابو عبد الرحمن ' ابو عمرو

حسن [حسین] عبادی ۱۷۴

حسن مؤدب ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۶ - ۸۸

۹۰، ۹۱ - ۹۲، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱ - ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۸

۱۳۹ - ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۳

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳ - ۱۸۶

۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۲ - ۲۲۵

۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱

۲۵۳ - ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۹

۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۸، ۳۲۰

۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۲، ۳۵۷

حسین نگاه کن حسن

حسین 'بسر علی' ۳۶

حسین 'فاضی' ۳۲۵

حسین منصور حلاج ۹۱

حضری نگاه کن ابو عبد الله

حمزه 'سید' ۲۶۸

حمزه التراب ۲۶۳

حمزه سگک از جاهی ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵

۳۹۱

حمویه 'خواجده' ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱

- ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷

حمید زنجویه ۲۲

حوا ۲

حورحی نگاه کن ابو علی

حیرری نگاه کن ابو بکر 'ابو عثمان

خ

خالو ۲۹۷

خدیجه ۳۲۸

خرقانی نگاه کن ابو الحسن

خضر ۲۹، ۳۲۷، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۳

خواجهک سنکاتی ۲۸۲

د

داد 'بیر' ۳۱۴

داداه مطنجی ۳۵۲

داستانی نگاه کن ابو عبد الله

دانشند دوستان ۳۳۲

داود 'بیضا میر' ۳۱۶، ۳۳۵

دلود طابی ۲۶، ۵۹، ۳۳۵

دراوردی ۲۰

درونی نگاه کن ابو بکر

دزدانی نگاه کن ابو صالح

دهستانی نگاه کن احمد

ذ

ذو النون مصری ۳۱۸

ر

رابعه 'زاهده' ۳۳۵، ۳۶۰

راحتی 'زن' ۳۳۷

عبد الله بن الفرج الطاب ٣١٣	علي بن احمد نكاه كن احمد علي
عبد الله بن مبارك ٣١١. ٣١٢. ٣١٣. ٣١٤	علي بن الحسن ٣٦
عبد الله بن محمود الناشي ٣٩٢	علي حسن ٣٤٢
عبد الملك شاذان ٣٣٠	عليك ' خواجه ١٣٦. ١٣٧. ١٣٨. ١٣٩
عبد الملك طبري ٣٧٣. ٣٧٤	٣٣٦. ٣٣٣.
عثاري نكاه كن محمد	عماد الدين محمد بو العباس شيرين
عثاري نكاه كن ابو محمد	٣٣٢. ٣٣١
عشاني نكاه كن ابو علي	عماره ٣٥٠
عجم ٩	عمر [عبرو] ' جن ٣٣٧
عجسي نكاه كن حبيب	عمر الخطاب ٣١٧. ٣١٨. ٣١٩
عرب ٩. ١٠	عمر [عبرو] شوكلاني ٧٦. ١٠٢. ١٢٩
عز الدين محمود ايلياشي [ابلياشي]	٣٦٢. ٣٣٢
' طوسي ٦٩. ٣٠٩	عمران ' خادم ٢١١ - ٢١٢
عزه ' مشوق كثير ٣٨٥. ٣٨٥	عبرو [ابو عمر] ' خواجه ٩٨
عقب ' جن ٣٢٧	عمه ٣٥٧. ٣٥٨
عقبة بن عامر ٣٦٣	عباضي نكاه كن ابو عاصم ' ابو الفتح ' ابو نصر
علي خباز ' خادم ٢٢٠ - ٢٢٢. ٢١١	عيسى بن مريم ٦١. ١٢١. ٣٦٥
٣٣٢	ع
علي صندلي ٣٢٧. ٣٥٥	عز ١. ٦. ٥٠. ١٤٥. ٢٦٢. ٣٣١. ٣٣٨
علي طرسوسي [طرطوسي] ' خباز ٣٨١	- ٣٥١. ٣٨٠. ٣٨٣
٣٦٨	غضائري نكاه كن ابو الفتح
علي محضب ٣٧٣. ٣٦٥	ف
علي بن ابي طالب ٢٦. ٣٦. ٥٩. ١١٨	فارسي نكاه كن ابو مسلم
٣٢٥. ٣٦٥. ٣٥٢	

شوی "بیر" ۲۰۹ . ۲۱۰

شوکانی نگاه کن ابو بکر "احمد" عمر "محمد"

ص

صابونی نگاه کن ابو بکر "اسماعیل"

صاعد "قاضی" ۸۳ . ۸۷ - ۹۱ . ۱۳۳

۱۳۴ . ۲۲۷

صابنه [صابنه] "زن" ۳۶۵ . ۳۶۶

صندلی نگاه کن علی

صنعانی نگاه کن عبد الرحمن

ط

طابرائی نگاه کن احمد

طابی نگاه کن داود

طبری نگاه کن محمد بن عبد الله

طربوسی نگاه کن ابو علی "علی"

"طرطوسی نگاه کن طربوسی"

طغرل بك "سلطان" ۱۶۷ . ۱۶۸ . ۲۰۶

۲۰۷ . ۲۰۶ . ۲۱۹ . ۲۳۵

طلحة بن يوسف العطار ۳۳۹

طوسی نگاه کن ابو علی "عز الدين"

معتوق

ظ

ظاهر الدين ابو الاسعد قشیری ۳۷۶

ع

عابنه ۳۴۶ . ۳۷۳

عبادی نگاه کن ابو سعید "محمد"

عبادی نگاه کن حسن

عبد الجلیل ۱۵۹

عبد الرحمن "مقری" ۱۳۱ . ۳۶۹

عبد الرحمن ازجاهی ۲۰۶

عبد الرحمن سلی نگاه کن ابو عبد

الرحمن

عبد الرحمن ابو صالح "مقری" ۳۶۲

عبد الرحمن [الرزاق] صنعانی ۳۳۷

"عبد الرزاق نگاه کن عبد الرحمن"

عبد الصمد "شیخ" ۳۵

عبد الصمد بن الحسن [حسین] القلانسی

السرخسی ۱۳۷ . ۱۳۸

عبد الصمد محمد الصوفی سرخسی ۳۳۷

۳۳۸

عبد الکریم "خواجده خادم" ۲۲۲ . ۳۳۳

۳۳۴ . ۳۱۶ . ۳۲۱ . ۳۳۱ - ۳۳۲ . ۳۳۳

۳۳۷

عبد الکریم ازجاهی ۲۰۶

عبد الله انصاری ۱۹۹

عبد الله کرام ۱۶۳

عبد الله بن عمر ۳۳۳

محمد شوکانی ۲۶	محمد عارف نوقانی ۳۳
محمد عتاری [عادی] ۳۳۶ ننگاه کن	ابو محمد عتاری
محمد قلینی ۲۹۳ . ۲۹۴	محمد کوهیان ' درویش ۱۶۶
محمد ابو اسحق ۳۲۶	محمد ابو نصر حنی [حبیسی ' حبیبی]
محمد ابو نصر حنی [حبیسی ' حبیبی]	بیر ۱۱۷ . ۱۱۹
محمد باقر ۳۶	محمد بن حسام ۳۳۳
محمد بن عبد الملم ۳۸۱	محمد بن عبد الله الطبری ۵۹
محمد بن [ابو محمد] عبد الله بن يوسف	المجرینی ۳۶۶
محمد بن علی القصاب ۳۳۳	محمد بن علی السوی ۳۸ ننگاه کن
محمد بن النور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید فضل الله بن ابی الخیر البهنی ۳	احمد علی ' محمد علیان
محمد علیان ننگاه کن محمد بن علی	محمد بن النور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید فضل الله بن ابی الخیر البهنی ۳
محمد فضل ' مرید ۳۴	محمد علیان ننگاه کن محمد بن علی
محمد ' خواجہ ۷۳ . ۷۴	محمد فضل ' مرید ۳۴
محمد ' سلطان سلجوقی ۳۵۱	محمد بن علی النور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید فضل الله بن ابی الخیر البهنی ۳
محمد ایلباشی ننگاه کن عز الدین	محمد علیان ننگاه کن محمد بن علی
محمد سبکتگین ۱۳ . ۲۲۶ . ۲۳۰	محمد فضل ' مرید ۳۴
مردوی ننگاه کن ابو بکر ' ناصر	محمد ' خواجہ ۷۳ . ۷۴
مریم ۱۲۱	
مثنوی ۱۷	
مسعود ' امیر ۲۳۶ . ۲۳۷	
مسعود ' سلطان سلجوقی ۱۶ . ۲۰۵ -	
۲۰۷ ننگاه کن سوری	
مسلما بن عبد الملك ۳۴۳	
مشرقی ننگاه کن نور الدین	
مصری ننگاه کن ذو النون	
مصطفی ' محمد ۸ . ۱۰ . ۱۱ . ۱۸ . ۱۹	
۲۱ . ۲۶ . ۲۷ . ۳۶ . ۳۸ . ۴۵ . ۴۶ . ۵۹	
۶۵ . ۹۳ . ۱۲۸ . ۱۳۳ . ۱۹۸ . ۲۵۳ . ۲۵۴	
۱۸۱ . ۲۹۳ . ۳۰۵ . ۳۰۶ . ۳۱۳ . ۳۵۱	
۳۶۷ . ۳۶۸ . ۳۵۳ . ۳۱۷ . ۳۱۶ . ۳۰۲ . ۳۶۷	
۳۷۶	
مصعد نوقانی ۳۳۳ . ۳۶۶	
مطلبی ننگاه کن شافعی	
مظفر ' امام ۱۳۷	
مظفر ' بصر شیخ ۳۸ . ۱۷۸ . ۳۳۸ ننگاه	
کن ابو الوفا	
مظفر حمدان نوقانی ۵۲ . ۲۳۹ . ۲۵۰	

فارمدی نگاه کن ابو علی

فاروزی نگاه کن ابو الحسن

فاطمه دختر ابو علی دقاقی ۱۰۱ . ۱۰۲

فاطمه دختر خواجه ابو طاهر ۲۲۲

فاطمه زهرا ۳۵۱

خرابی نگاه کن ابو عمر

خواتی نگاه کن ابو الفضل

فرعون ۲۷۰

ق

قانی نگاه کن ابو جعفر محمد

قیسه ۳۶۸ . ۳۷۰

قرنی نگاه کن اویس

قشیری نگاه کن ابو سعید ابو القاسم

ابو نصر ظهیر الدین

قفال نگاه کن ابو بکر

قلاسی نگاه کن عبد الصمد

ک

کبر ۱۳۳ . ۱۳۴ . ۱۳۶

کنانی نگاه کن ابو بکر

کثیر عاشق عزه ۳۳۵

کرامی ۸۵ . ۸۶ نگاه کن ابو بکر

کرخی نگاه کن معروف

کرکائی نگاه کن ابو القاسم

کصب الاحبار ۳۱۷

کلب الروم ۳۳۹

کمال الدین ابو روح ۳۷۹

کمال الدین ابو سعید ۷۰

کوفی نگاه کن ابو حنیفه

کوفی خطیب ۳۵۰

ل

لقبان سرخسی ۳۳ . ۳۴ . ۳۷ . ۳۸ . ۳۹

۳۴۲ . ۳۴۳ . ۳۴۶

م

ماراویز نگاه کن مهد

مالکی نگاه کن ابو الحسین

مامان [بلبان] روی کر ۳۳۳

ما وراه النهری نگاه کن یحیی

ماهک دختر خواجه حیویه ۳۳۱

محمد بیضا میر ۳ . ۱۱ . ۱۶ . ۱۷ . ۱۷۱

۱۳۲ . ۲۱۰ . ۲۱۳ . ۲۲۲ . ۲۲۷ . ۲۶۰

۲۶۵ . ۲۸۵ . ۳۰۶ . ۳۵۲ . ۳۷۰ . ۳۹۸ . ۴۱۲

۴۱۸ . ۴۲۱ . ۴۲۳ . ۴۲۵ . ۴۲۸ . ۴۳۶

محمد حاجب ۱۱۳ - ۱۱۵

محمد خادم ۱۳۳ . ۱۳۵

محمد خواجه ۲۲۹

محمد دانشمند ۱۵۰

محمد الایوردی ۳۷۳

محمد سعانی ۳۷۲

یوسف ۱۷۵ . ۱۸۰	یحیی بن معاذ الرازی ۲۲۲ . ۲۴۰
یوسف بن الحسین ۲۱۲	یعقوب * یغامبر ۳۶

فهرست

نامه‌ها جایها

Знакочка * при именах и цифрах относится къ вариантамъ подъ строчкой

<p align="center">ایران ۲۳۹</p> <p align="center">ب</p> <p align="center">نسه نگاه کن ۱۵۵</p> <p align="center">باب نبی شیخ ۲۱۲</p> <p align="center">بادند ۲۰۶ . ۲۰۷* . ۲۱۳</p> <p align="center">بارس ۱۶۶</p> <p align="center">باز ۶۸</p> <hr style="width: 80%; margin: 10px auto;"/> <p align="center">باکو ۲۶۹ نگاه کن در فهرست اول</p> <p align="center">ابو عبد الله باکو</p> <p align="center">باورد ۲۳ . ۴۱ . ۴۲ . ۴۰۵ . ۲۴۵</p> <p align="center">۳۶۸ . ۳۶۹ . ۳۷۸ نگاه کن ایورد</p> <p align="center">بخارا ۲۷۲ . ۲۷۰ . ۲۰۵ . ۸۳ . ۸۴۰ . ۲۷۲</p> <p align="center">بست ۲۱۳</p>	<p align="center">۱</p> <p align="center">ایورد ۲۰۵ . ۲۴۰ نگاه کن باورد</p> <p align="center">ارحان ۷۳</p> <p align="center">ازجاه ۲۲۲ - ۲۲۳ . ۲۲۴ . ۲۹۱ . ۲۹۶</p> <p align="center">نگاه کن ازگاه</p> <p align="center">ازگاه ۲۳۹ نگاه کن ازجاه</p> <p align="center">اسراپاد ۲۴۳</p> <p align="center">استوا ۲۲</p> <p align="center">اصفهان ۱۱۵ . ۲۳۳ . ۳۶۶ . ۳۶۷</p> <p align="center">آمل ۳۳ . ۵۲ . ۶۰ . ۷۶ . ۲۴۶ . ۲۶۸</p> <p align="center">اندرزن [زندرزن] ۲۵۲</p> <p align="center">اندرمان [اندرکان] ۴۵</p> <p align="center">اوتار ۲۲۱</p>
---	---

نخشواتی ننگاه کن بشخوانی	۳۶۵ . ۳۶۴
نسوی ننگاه کن احمد علی	مظفر سماعی ۳۷۳
نصرآبادی ننگاه کن ابو القاسم	معاد ۲۰۵
نشابوری ننگاه کن ابو عمرو	معاویة بن ابی سفیان ۳۲۰
نظام الملك ۷۰ ، ۱۱۵ ، ۱۲۲ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵	معروف کرخی ۳۶ ، ۳۶ ، ۵۹
۳۶۸ - ۳۶۶ . ۳۶۶	مشوق طوسی ۶۸ ، ۶۸
نرود ۲۷۰ ، ۳۸۹	مشوق احمد [احمدك] ۳۳۳
نور الدين مؤرد ۳۲۲ ، ۳۸۵ ، ۳۳۱ ، ۳۷۱	مغربی ننگاه کن ابو عثمان
نور الدين مشرفی ۳۶۵	مفضل ، بر شیخ ۲۵۹ ، ۳۱۰ ، ۳۳۹
نوری ننگاه کن ابو الحسن ، ابو حمزه	ننگاه کن ابو البقا
نوفانی ننگاه کن ابو بکر ، ابو الفضل ،	ملك بن انس ۲۰
محمد ، محمد ، محمد ، مظفر	ملك شاه ۳۶۶
نهرجوری ننگاه کن ابو یعقوب	منور بن ابی اسعد ۳۸۳
و	موسی ، بیغمبر ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۶۷ ، ۳۶۵
واسطی ننگاه کن ابو بکر	موفق ننگاه کن ابو العز
وردقانی ننگاه کن ابو منصور	مهد عارادزی ۳۲۶ - ۳۲۳
ولید ۳۳۳	میمنی ، جوان ۵۹
ه	میمنی ننگاه کن ابو سعید ، بولبابه
هاشمی ننگاه کن ابو القاسم	محمد بن النور
هلمان ۲۷۰	ن
ی	ناصر الدین محمد ۳۷۳
یحیی ، ترک ۲۱۹ ، ۲۲۰	ناصر ، بر شیخ ننگاه کن ابو العلاء
یحیی ما و آء النهری ۱۹۹ ، ۲۰۰	ناصر مردزی ۱۱
یحیی بن زکریا ۶۱	نجار ، خواجا ۳۲۷ ، ۳۲۷ ، ۳۲۷

د

دامغان ۱۸۱

در بند ۱۸۸

در دوست ۲۵۱

در زکيه ۳۰۹

در ميون ۱۲۹

درواز [دروازا] نو بهار ۲۷۸

دروازه حيره ۲۵۳ . ۱۵۵

دروازه دسره ۲۸۸

دروازه رودبار ۳۷۸

دروازه شوشخان ۱۹۲

دره گر ۳۳

دستگرد ۲۹۲

دندانقان مرو ۲۰۷

دو برادران ۸

ر

راع [زراع] ۲۲۳

رباط بو جابر [بو رجاء] ۲۹۲

رباط زعقل [زعقل] ۲۳۸ . ۲۰

رباط سربالا ۳۷۸

رباط سرکله ۳۳۰ . ۳۳۰ . ۳۳۰

رباط عبد الله مبارك ۳۱۱ . ۳۱۲ . ۳۱۱

رباط کهن ۳۸ . ۳۳ . ۲۰

ردان ۴۵

*رشك نگاه کن عقبه

*زعقل نگاه کن زعقل

روم ۳۹۱

ری ۱۸۳

ریکار [زندکار] ۲۹۶

ریسك نگاه کن عقبه

ز

*زراع نگاه کن راع

زعقل نگاه کن رباط

*زندرون نگاه کن اندرون

*زندکار نگاه کن ریکار

س

سبزوار ۱۸۳

سرای مضيف ۱۵۱

سرای میکالیان ۳۷۳

سربالا نگاه کن رباط

سرخس ۲۲ . ۲۳ . ۲۵ . ۳۱ . ۳۳ . ۳۴

۷ . ۲۲ . ۱۶۳ . ۱۶۶ . ۲۰۸ . ۲۱۹ . ۲۲۵

۲۲۲ . ۲۵۸ . ۲۸۶ . ۲۹۱ . ۲۹۲ . ۳۳۳ . ۳۳۹

۳۳۶ - ۳۳۳

سردابه ۱۲۰

سرکله نگاه کن رباط

سرفند ۳۳۲ . ۳۷۸

ش

<p align="center">ح</p>	<p>بطام ۱۸۷ . ۱۸۶ . ۱۸۴ . ۱۸۱ . ۱۸۰</p>
<p>حجاز ۳۳۷ . ۳۳۸ . ۱۸۳ . ۱۷۵ . ۱۰۶</p>	<p>بشتقان [بشتیقان] ۳۵۰</p>
<p>حرو ۱۲۹</p>	<p>بشخوان [بشخوان ' بشخوان] ۲۰۳ . ۲۰۲</p>
<p>حروجلی ' حروجلی ۲۷۹</p>	<p>بغداد ۳۵۹ . ۳۴۹ . ۳۲۹ . ۳۰۰ . ۲۶۰ . ۱۸</p>
<p>حیره ۲۷۵ ننگاه کن دروازه حیره</p>	<p>۳۶۱ . ۳۶۰ . ۳۵۸ . ۳۵۷ . ۳۵۴ . ۳۵۳ . ۳۱۹</p>
<p>کورستان حیره</p>	<p>۳۶۲</p>
<p align="center">خ</p>	<p>بضور ۳۰۹</p>
<p>خابریان ' خاوران ۳۷۴ . ۳۵۰ . ۳۱۸ . ۲۳</p>	<p>بلخ ۳۱۸ . ۱۲۵ . ۱۲۳</p>
<p>۳۸۰ . ۳۷۸</p>	<p>بلغار ۱۴۰</p>
<p>خانقاه بانوفه ۳۷۶</p>	<p>بلقا ' بلغاباد ۱۳۶</p>
<p>خانقاه سراوی ۴۵</p>	<p>بوشنک هری ۲۰۱</p>
<p>خانقاه سبندوقی ۲۸۷</p>	<p>بوشنک ' بوشنکان ۱۲۷ . ۱۲۶</p>
<p>خاوران ننگاه کن خابریان</p>	<p>بیت المقدس ۳۷۱ . ۳۷۰ . ۳۶۵</p>
<p>خبوشان ۲۲</p>	<p align="center">ن</p>
<p>ختن ۳۷۰ . ۳۶۵ . ۲۸۵ . ۲۳۲</p>	<p>نجن ۲۰۷ . ۲۰۵</p>
<p>خدائاد ۱۸۹</p>	<p align="center">ج</p>
<p>خرابان ۹۱۴ . ۵۰ . ۳۷ . ۳۶ . ۳۰ . ۱۴ . ۴</p>	<p>جاجرم ۱۸۹ . ۱۸۸</p>
<p>۲۱۲ . ۲۰۸ - ۲۰۵ . ۲۰۳ . ۱۸۱ . ۱۶۶ . ۱۱۵</p>	<p>جل اللکام ۳۲۹</p>
<p>۳۱۲ . ۳۰۹ . ۳۰۴ . ۳۰۲ . ۳۰۱ . ۳۰۰</p>	<p>جرو و تاران ۲۹۵</p>
<p>۳۷۸ . ۳۷۴ . ۳۵۸ - ۳۵۶ . ۳۵۱ . ۳۵۰</p>	<p>جاشان ۱۸۷</p>
<p>خرقان ۱۸۹ . ۱۸۷ - ۱۸۴ . ۱۷۶ . ۱۷۵</p>	<p>جهارسوی کرمانیان ۳۵۵ . ۳۵۴ . ۸۸ . ۸۸</p>
<p>۳۸۷ . ۱۹۱ -</p>	<p>جهارسوی نساپور ۳۸۹</p>
<p>خوارزم ۳۷۸</p>	<p>جین ۳۴۹</p>
<p>خیناباد [جین آباد] ۳۷۲ . ۳۷۱</p>	<p>جیستان ۳۲۹</p>

مقام ابراهیم ۳۱۷	کوهستان ۳۱۴
مقارمان ۳۸۱	کوی بابرید ۳۲۶
مگه ۱ . ۶۱ . ۱۷۸ . ۳۱۷ . ۳۱۷ . ۳۱۸	کوی ترسیان ۷۰
۳۲۳ . ۳۲۲ . ۳۲۳	کوی رو نگاه کن کوردی
مِهِنْد نَگاه کن مِهِنْد	کوی سلمه ۳۲۳
مِقات ۳۲۳	کوی صوقیان ۳۶۹
مِهِنْد ۳ . ۶ . ۱۲ . ۱۳ . ۱۷ . ۲۱ - ۲۲	کوی عدنی کوبان [عدنی کوبان] ۷۳
۲۷ . ۳۰ . ۵۹ . ۵۰ . ۳۸ . ۳۲ . ۳۱ . ۳۶	۷۶ - ۸۶ . ۸۳ . ۸۷ . ۱۱۲ . ۱۱۳ . ۱۱۴ . ۱۱۵
۱۱۶ . ۹۳ . ۹۲ . ۸۵ . ۸۳ . ۷۷ - ۷۵ . ۶۸	۱۳۹ . ۱۳۸ . ۱۳۷ . ۱۳۶ . ۱۳۵ . ۱۳۴ . ۱۳۳ . ۱۳۲ . ۱۳۱ . ۱۳۰
۱۳۱ . ۱۲۳ . ۱۲۵ . ۱۵۳ . ۱۵۱ . ۱۲۷ . ۱۲۶	۲۸۹ . ۲۸۸ . ۲۸۷ . ۲۸۶
۱۳۷ . ۱۳۱ . ۲۰۰ . ۱۹۸ - ۱۹۶ . ۱۹۳ . ۱۹۲	کوی نواسر [نواسر] ۳۳۹
۲۵۷ . ۳۳۹ . ۳۳۹ . ۳۱۱ . ۳۰۶ . ۲۰۰ . ۲۹۹	م
- ۳۲۳ . ۳۰۹ . ۳۰۳ . ۳۱۸ . ۳۱۱ . ۳۵۹	ما و رآه النهر ۱۱۷ . ۲۰۱ . ۲۱۱ . ۲۱۲
- ۳۳۸ . ۳۳۶ . ۳۳۳ . ۳۳۰ . ۳۲۷ . ۳۱۷	۳۰۶ . ۳۰۷ . ۳۰۹ . ۳۸۱
۳۶۵ . ۳۶۳ . ۳۵۸ . ۳۵۷ . ۳۵۵ . ۳۵۳ . ۳۵۱	محلّه کار [کنار رود] ۱۵۳
۳۸۳ . ۳۸۲ - ۳۷۵ . ۳۷۳ . ۳۷۱ . ۳۷۰ . ۳۶۸	مدرسه سراجان ۱۵۰
ن	مدینه ۳۶۹ . ۳۲۸ . ۳۲۳
نَا ۱۲ . ۲۲ . ۳۲ - ۳۸ . ۲۰۲ . ۲۸۵	مرو ۱۷ . ۲۲ . ۲۰ . ۲۱ . ۲۷ . ۳۷ . ۱۱۷ - ۱۱۹
۳۲۳ . ۳۲۱	۱۳۰ . ۱۳۱ . ۲۰۷ . ۲۲۰ - ۲۲۲ . ۲۲۳ . ۲۲۴ . ۲۲۵
نابور نگاه کن نابور	۲۵۷ . ۳۱۱ . ۳۱۲ . ۳۱۳ . ۳۱۴ . ۳۱۵ . ۳۱۶ . ۳۱۷
نَسَب نَگاه کن نَسَب	۳۱۸ . ۳۱۹ . ۳۲۰ . ۳۲۱ . ۳۲۲ . ۳۲۳ . ۳۲۴ . ۳۲۵
نَشوان نَگاه کن نَشوان	مرو الرود ۲۰۹ . ۳۱۰ . ۳۲۵
نابور ۶۸ . ۷۳ . ۷۵ - ۷۷ . ۸۳ - ۸۴	مسجد عایشه ۳۲۳
۸۶ . ۹۱ . ۹۲ . ۹۸ . ۱۰۰ . ۱۰۲ . ۱۰۳	مسجد مطرز ۱۳۳

۳۳۹ . ۳۰۳ . ۳۲۵	شام ۳۱
۳۳۵ . ۳۳۶ . ۱۸۰	شامینه ۳۲
۲۱۵ . ۱۳۶ . ۱۱۳	شاه میهنه ۳۳
عقبه رسیک [رشک] ۱۹۶	شاهینه ۳۴
صبره ۳۳۳	شروان ۳۵ . ۱۳۴
غ	شوکان ۳۱۲ . ۲۱۹
غار ابراهیم ادهم ۲۵۲	شهرستانه ۳۲
غزنین [غزنی] ۲۵۰ . ۲۱۵ . ۲۱۳ . ۸۵	ص
۳۶۸ . ۳۳۷ . ۳۵۷ . ۳۵۳ . ۳۵۲ . ۳۳۳	صلوة ۱۸۱
ف	صندوق شکسته [سکبه] ۱۹۶
فرات ۳۵۹	صومعه ادریس ۲۹۵
فراوه ۲۲	حسین ۳۷۳
ق	ط
قاین ۱۹۳	طاببران ۷۸
ک	ظایف ۱ . ۷۱
کاروانسرای ادریس [گادیس] ۲۰۶	طبرستان ۲۶۱ . ۱۳۳
کرمان ۳۳۲ . ۱۰	طرق [طوق] ۳۱۴
کعبه ۳۳۷ . ۳۳۲ . ۱۸۰ . ۱۷۸ . ۱۰۵	طوس ۱۲۲ . ۷۳ - ۷۸ . ۳۰ . ۲۹ . ۲۶
کلف ۱۸۸	۲۱۸ . ۲۰۲ . ۱۹۶ . ۱۵۳ . ۱۵۳ . ۱۲۹ . ۱۲۳
کنج رود ۱۵۹	۲۷۸ . ۲۶۸ . ۲۶۰ . ۲۵۰ . ۲۳۹ . ۲۳۹ . ۲۲۰
کوردستان حیره ۳۳۵ . ۳۰۹ . ۲۳۵ . ۱۳۹	۳۷۸ . ۳۷۷ . ۳۶۶ . ۳۰۶ . ۲۸۵
کوردستان سفالان ۳۷۸	"طوق نگاه کن طرق
کوردی [کوی رو] ۱۸۹	ع
کوفه ۳۲۵	عراق ۳۳۰ . ۱۱۳ . ۳۰۷ . ۲۰۶ . ۱۵۰ . ۱۳۹

18715





نوقان ۱۳۷ . ۲۱۸ . ۲۳۹ . ۳۶۵ — ۱۱۹ . ۱۱۳ . ۱۱۵ . ۱۱۲ . ۱۱۱

نهارند ۱۳۶ . ۱۳۳ . ۱۳۲ . ۱۳۰ . ۱۳۸ — ۱۳۶ . ۱۳۹

نهر والد ۱۳۰ — ۱۵۷ . ۱۵۵ . ۱۵۲ — ۱۵۰ . ۱۳۸ —

نهروان ۱۳۶ — ۱۳۳ . ۱۷۱ — ۱۶۶ . ۱۷۳ . ۱۷۳

نیشابور نیشابور نگاه کن نیشابور ۲۱۵ . ۱۹۷ — ۱۹۵ . ۱۹۳ — ۱۸۹ . ۱۸۷

— ۲۵۱ . ۲۲۷ . ۲۲۶ . ۲۲۳ . ۲۱۸ . ۲۱۶

هراة هرا هری ۲۷۱۰ . ۲۶۹ . ۲۶۶ . ۲۶۵ . ۲۶۳ . ۲۶۲ . ۲۵۳

۲۱۸ . ۲۹۸ — ۲۹۶ . ۲۱۵ — ۲۸۹ . ۲۸۷ . ۲۸۵ . ۲۸۲ — ۲۷۸ . ۲۷۶ —

هزار مسجد ۲۰۷ . ۲۰۴ — ۲۰۲ . ۲۹۹ . ۲۹۶ . ۲۹۵

همدان ۳۳۰ . ۳۵۶ . ۳۵۳ — ۳۵۰ . ۳۳۸ . ۳۱۱ . ۳۰۹

۳۲۰۰ . ۳۱۸ . ۳۱۳ . ۳۱۱ . ۳۱۸ . ۳۱۶

بین ۳۷۱ . ۳۷۳ . ۳۳۲ . ۳۷۷ — ۳۷۵

یسبد [یسبد / یسبد] ۳۸ . ۳۷ . ۳۵

نور بخارا ۱۰۵

نوشتاد [نوشت آباد] ۱۸۶



THE
UNIVERSITY
OF CHICAGO
LIBRARY